

زمینه های سیاسی انقلاب مشروطه

رضا رمضان نرگسی

چکیده

در این مقاله، بعد از بحث مختصری، ابتدا بعضی از کلید واژه ها، از قبیل گروه نخبه در ایران، توضیح داده شده و سپس گزارشی مختصر از اوضاع سیاسی کشور قبل از مشروطه به رشته تحریر در آمده است. آنگاه اصل بحث مطرح شده که عبارت باشد از زمینه های سیاسی مناسب برای انقلاب مشروطه از این قرار:

اول — شدت یافتن درگیری میان علما و قاجار و در نتیجه زیر سؤال رفتن مشروعیت سیاسی قاجاریه خصوصاً در اواخر دوره ناصری پس از امتیاز رویتر و خصوصاً بعد از واقعه رژی؛

دوم — ناامیدی مردم از حکومت و نیز از توانایی آنها در ساماندهی امور (ناتوانی در اداره کشور و ضعف نیروی اداری و نظامی؛

سوم — شیوه حکومت تیرانی (ظلم مضاعف از طرف خاندان قاجار نسبت به مردم و در نتیجه انزجار بیشتر مردم و علما از وضع موجود؛

چهارم — ... ایجاد طبقه ای در میان نخبگان سیاسی که خواهان تغییر اوضاع به نفع قدرتهای برتر بودند؛

پنجم — نابسامانی بخش نظامی و قشون کشور. در پایان مقاله نتیجه گیری ارائه شده است.

کلید واژه ها

انقلاب مشروطه، نخبگان سیاسی، حکومت تیرانی، مشروعیت سیاسی، ناکارآمدی سیاسی، روابط بین المللی، دیپلماسی خارجی، استبداد

مقدمه

هر انقلابی در بستر و زمینه های مساعدی اتفاق می افتد که این زمینه ها از جنبه های متفاوت قابل بررسی است. به عبارت دیگر، در یک مطالعه علمی و عمیق، گاهی یک پدیده را، فارغ از همه علل و عوامل دیگر، مورد بررسی و مطالعه قرار می دهند. در این صورت، سایر علل را نادیده می گیرند تا تأثیر این عامل را روی پدیده مورد نظر بسنجند.

انقلاب مشروطه یک پدیده ویژه ای بود که از زاویه های متفاوت قابل بررسی است: هم به لحاظ علل این انقلاب و هم به لحاظ زمینه های مساعدی که آن علل در آن زمینه ها رشد یافته و تأثیر داشته باشند؛ چرا که اگر زمینه ها و بستر مناسب برای یک پدیده فراهم نباشد علل اصلی یا حادث نخواهد شد یا بر فرض که حادث شوند تأثیر نخواهند داشت، بلکه به یک رشته قیامهای کور منتهی خواهند شد، سرکوب خواهند شد و فروکش خواهند نمود؛ که نمونه های متعددی از این نوع قیامها را می توان در تاریخ صدر اسلام در دوره امویان و حتی عباسیان مشاهده کرد.

بحث نظری

تبیین علمی باید بر استوانه های نظری استوار باشد. و از آنجایی که هدف اصلی این مقاله تبیین زمینه های سیاسی انقلاب مشروطه است، و هر تبیین متقن نیاز به بحث نظری مناسب دارد؛ لذا نظریات علمی ای که بتواند در تبیین زمینه های سیاسی انقلاب مشروطه ما را یاری کند لازم می باشد.

ممکن است مباحث نظری گسترده ای در این خصوص بتوان ذکر کرد؛ اما اکثر آنها از تبیین اوضاع و احوال مردم ایران، به خصوص در انقلاب مشروطه، ناتوان می باشند؛ و در میان آنها نظریه هایی که به نحوی از انحاء در تبیین نقش سیاست برای تبیین انقلاب مشروطه مفید باشند، در اینجا ذکر می شوند.

یکی از نظریاتی که تا حدی می تواند کمک شایانی به درک مطلب بنماید، هر چند شواهد تاریخی کاملاً تطابق این نظریه با تاریخ مشروطه را تأیید نمی کند، اما به صورت مجربه جزئی می تواند مفید باشد، نظریه تیلی (Tilly) است.

عواملی که به نظر تیلی موجب انقلاب می شوند از این قرارند:

۱. پیدایش یک گروه رقیب که خود را در کنترل حکومت و قدرت دولت محق می داند؛
۲. وابستگی و پابندی یک بخش مهم از مردم به هدف این گروه رقیب در حدی که بتوان این بخش مهم از مردم را برای رسیدن به اهداف گروه بسیج نمود؛
۳. ناتوانی یا عدم تمایل ارتش برای متلاشی کردن گروههای انقلابی؛
۴. تباری بعضی از اعضای دستگاه قدرت با گروه رقیب و شکسته شدن قدرت انحصاری دولت (ایجاد حاکمیت چندگانه)^۱

1. Charles Tilly, "Does Modernization Breed Revolution?" *Comparative Politics*, Vol 5, No3, April 1973. P 441.

شرایط اجتماعی ای که از نظر تیلی می تواند این وضعیت چهارم را به وجود آورد عبارت از:

- کاهش بودجه دولت برای انجام دادن وظایفش نسبت به مردم؛
- تغییر ساختار جمعیت و پیدایش گروههای جدید؛
- محدود بودن عضویت در نظام حاکم؛
- تحت فشار قرار دادن مردم؛
- بیان خواسته های گروههای رقیب در قالب نظام ارزشی، اخلاقی (مذهبی) قابل قبول برای عامه مردم؛
- میزان سازماندهی گروه مقابل و میزان دستیابی آنها به قدرت.^۲

ناتوانی یا عدم تمایل ارتش برای سرکوب و متلاشی کردن گروههای انقلابی می تواند به نظر تیلی به علل زیر باشد:

- شکست در یک جنگ؛
- افزایش قدرت نظامی گروه مقابل؛
- تغییر سریع شخصیتها، سازماندهی و زندگی روزمره مردم؛
- پیوند عاطفی با مردم انقلابی.^۳

تیلی معتقد است که عواملی چون رشد جمعیت، صنعتی شدن، گسترش شهرها و عوامل ساختاری دیگر تأثیر غیر مستقیم بر پیدایش انقلاب دارند.

یکی از علل برگزیدن نظریه تیلی آن است که در این نظریه بر نقش گروه نخبگان تأکید خاصی صورت گرفته است. این چیزی است که در انقلاب مشروطه مؤیدات فراوانی می توان برای آن یافت. به عبارت دیگر، هر چهار عامل تیلی به نحو مجزبه جزئی در انقلاب مشروطه قابل رهگیری است. یکی دیگر از نظریه هایی که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته نظریه مشروعیت ماکس و بر است.

ماکس وبر،^۴ جامعه شناس بلندآوازه آلمانی، از دست دادن مشروعیت را بزرگ ترین عامل سقوط حکومتها و عامل اصلی انقلابات سیاسی اجتماعی می داند. البته او ملاکهای سنت (عادات)، عاطفه (کاریزما) و قانون (قرار داد اجتماعی) را به عنوان منابع مشروعیت معرفی می کند.^۵ باید توجه داشت که حصر منابع مشروعیت در این سه مقوله محل تأمل است. ممکن است مشروعیت موجود در تاریخ

2. Tilly, P 442

3. ibid, P 443

4. Max Weber

۵ ماکس وبر، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری و دیرگران. تهران، انتشارات مولی، ۱۳۷۴، صص ۴۴ - ۴۲.

معاصر ایران با هیچ کدام از مواردی که وبر بر شمرده تطبیق نکند؛ اما اینکه اصل مشروعیت عامل اصلی بقای حکومتهاست و فقدان آن موجب انقلابات اجتماعی و اغتشاش می شود، مطلب درستی است که مورد بحث قرار خواهد گرفت.

گروه نخبه در ایران

با توجه به اینکه یکی از واژگان کلیدی این نوشتار گروههای نخبه در ایران می باشد لازم است قبل از هر چیز درباره گروه نخبه در ایران توضیحاتی ارائه شود. گروه نخبه در کشورهای در حال توسعه، از جمله در ایران، هنوز با تعاریف موسکا همسویی بیشتری دارد. به عبارت دیگر، باید پذیرفت که در تعریف گروه نخبه اوضاع اقتصادی و اجتماعی خاص جوامع تأثیر تعیین کننده ای دارند. چرا که:

۱. در جامعه ایران، همواره تعامل نخبگان با ستیز، درگیری و حذف یکدیگر همراه بوده است.
۲. در قرون گذشته جامعه ایران نه قائم به نظام بوده و نه ، به رغم پادشاهی بودن حکومت، متکی به فرد؛ بلکه جامعه ای بوده که بیشتر از فرد بر گروه (سازمان ایل) متکی بوده است.
۳. گروه نخبه در جامعه ایران، با یک نظام اجتماعی بسته، نسبتاً ثابت بوده که افراد بیشتر از خاندان واحد جا به جا می شده اند.
۴. تشکیل گروه نخبه در جامعه ایران و رفتار و کردار آنها بیشتر متأثر از سنتهای فرهنگی خاص حاکم بر جامعه ایران بوده و تأثیر گذاریشان بر پویای تحولات سیاسی و اجتماعی، الزاماً زاینده هوش، ذکاوت، دانش و تجربه نبوده است؛ بلکه به خاطر دارا بودن منشأ خانوادگی زمینداران ملوک اطوایی و از نظر سیاسی، به خاطر مقام و منزلت اجتماعی استثنائی آنها بوده است.^۶

در حقیقت، نخبگان سیاسی در ایران به عنوان بخش اصلی قدرت حاکم، که رفتار سیاسی آن حوزه وسیعی از جامعه ایران را تحت سلطه خویش در می آورد، بوده است. بنا بر این، قدرت سیاسی و توزیع آن بر حسب نهادها و ساختارهای رسمی حکومت با توزیع واقعی آن در نظام سیاسی ایران، تعیین دقیق اینکه چه کسی واقعاً نخبه سیاسی است و چه کسی نیست، بسیار مشکل است.^۷

۶. ر. ک: دکتر علیرضا ازغندی، *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، ج ۲. تهران، نشر قومس، ۱۳۷۹، ص ۱۶ - ۱۷.
۷. همان، ص ۱۹.

آنچه مسلم است اینکه، بر طبق تعریف موسکا، همیشه گروهی برگزیده با مشخصات خاص خود بر این مملکت فرمان رانده اند. بدین ترتیب، نخبگان سیاسی را افرادی تشکیل می دهند که، به منزله اعضای جامعه ایرانی، قدرت سیاسی را تصاحب کرده توان کار برد آن را در سطح وسیع تری، به نسبت سایر اعضای جامعه، دارا هستند.^۸

کیفیت حفظ و پایداری قدرت نخبگان در ایران: حفظ و پایداری قدرت نخبگان در دوره قاجاریه به شدت از میزان همبستگیهای خانوادگی متأثر است. بررسی تاریخی فعالیت صدر اعظمها، وزیران، والیان ایلات و ولایات، نمایندگان مجالس قانونگذاری، مدیران و مسؤلان سازمانهای اقتصادی و علمی ما را به این واقعیت تاریخی رهنمون می شود که در ۱۳۰ سال سلطنت قاجار نخبگان به صورت موروثی بر ایران حکومت کردند. به عبارت دیگر، مسئله خویشاوندی از مشخصات مهم نظام نخبه‌گرایی در ایران است. این نظام نخبه‌گرایی به عنوان یکی از انواع نظامهای تکامل یافته موروثی باعث حذف چهره‌های برجسته‌ای مانند قائم مقام فراهانی، امیر کبیر، امین الدوله و دیگران شد. نتیجه‌ای که می توان گرفت این است که دستیابی به مناصب مهم جامعه از صدرات، وزارت، سفارت و نمایندگی چندان به علم و لیاقت و دانش شخص بستگی ندارد.^۹

گزارشی مختصر از اوضاع سیاسی کشور قبل از مشروطه:

در دوره قاجاریه در رأس گروه یا طبقه دولت شاه قرار داشت. اقتدار او از نوع اقتدار جبری (Coercive authority) بود. شاه دارای یک صدراعظم و چند وزیر بود. هر یک از ایالات را یک حکمران و نزدیک به ۳۰۰ ابواب جمعی او اداره کردند.^{۱۰} از زمان محمد شاه به بعد مناصب دولتی به فروش گذاشته می شد و حکمرانان منصب خود را از شاه می خریدند. برای تصاحب یک ایالت پرداختهایی به صدراعظم و وزرا نیز صورت می گرفت. پس از استقرار در ایالت مردم بودند که از طریق پرداخت باج و خراج پرداختهای حکمرانان را جبران می کردند.^{۱۱}

ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۳ هـ ق (۱۲۷۵ هـ ش) به توسط میرزا رضای کرمانی به قتل رسید. در ذیحجه ۱۳۱۳ هـ ق مظفرالدین شاه وارد پایتخت شد و با گرفتن یک وام از بانک شاهنشاهی که

۸. همان جا.

۹. همان، ص ۷۹.

۱۰. سید محمد محیط طباطبائی. نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین. تهران، دفتر تبلیغات اسلامی ۱۳۵۰.

صص ۲۲۲ - ۲۴۱.

۱۱. همان جا.

هزینه تاجگذاری او را تأمین نمود به تخت نشست.^{۱۲} حکومت به علت ولخرجیهای ناصر الدین شاه و سوء مدیریت نخست وزیرش، امین السلطان، گرفتار ضعف مالی بود به عقیده آلگار، این ضعف مالی ریشه اصلی نا آرامیها در دوره مظفرالدین شاه بود.^{۱۳}

سیاست شاه و دولت دریافت وام از دیگر کشورها برای برطرف نمودن این ضعف بود. در مقابل این وامها، در آمد گمرکات کشور و امتیازهایی نظیر جاده جلفا - تبریز - قزوین - تهران،^{۱۴} کشور را بیش از پیش در اختیار بیگانگان قرار دادند. در سال ۱۳۱۸ ه ق (۱۲۷۹ ه ش) مبلغ ۵/۲۲ میلیون روبل از طرف روسیه به حکومت ایران وام داده شد که بهره اش ۵ درصد بود و می بایست در مدت ۷۵ سال باز پرداخت شود. این وام صرف پرداخت مبلغ ۵۰۰۰۰۰ پوند غرامت لغو قرارداد توتون و تنباکو به بانک شاهنشاهی شد و بقیه پول صرف سفر شاه و همراهانش به اروپا گردید.^{۱۵} دومین وام به مبلغ ده میلیون روبل از روسیه به تأمین هزینه دومین سفر شاه و همراهانش در تابستان سال ۱۳۲۰ ه ق (۱۲۸۱ ه ش) به اروپا اختصاص یافت. بدین ترتیب، نفوذ روسیه بر دولت رو به افزایش بود. دولت انگستان هم به رقابت با روسیه در تلاش بود تا امتیازاتی بگیرد و به لحاظ نفوذ بر دربار از روسیه عقب نیفتد.

با توجه به بی ثباتی نظام سیاسی، مظفر الدین شاه مجبور شد در طول مدت هفت سال پنج مرتبه نخست وزیران خود را تغییر دهد. در اولین سال سلطنت مظفر الدین شاه در ۱۳۱۳ ه ق (۳ آذر ۱۲۷۵) عبدالحسین فرمانفرما به جای امین السلطان نخست وزیر شد.^{۱۶} این نخست وزیر سیاستهای وزیر قبلی را ادامه داد.^{۱۷}

فرمانفرما بیش از یک سال دوام نیاورد. در اواخر سال (رجب ۱۳۱۴) امین الدوله به نخست وزیری منصوب شد.^{۱۸} او با مداخله علما در امور سیاسی مخالف بود و برای کوتاه کردن دست آنان از امور آموزشی انجمن معارف را تشکیل داد. با تشویق او مدرسه ابتدایی رشدیه در تهران تأسیس شد.^{۱۹} امین الدوله انتشار روزنامه ها را نیز تشویق نمود و در زمان او تعداد آنها افزایش یافت. همچنین او

۱۲. حافظ فرمانفرمایان. *خاطرات سیاسی میرزا علی اصغر خان امین الدوله*. تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۴. ص ۲۲۲.

13. Algar, Hamid. (1980 imp.). *Religion and State in Iran 1785 _ 1906, The Role Of the Ulama the in the Qajar Period*. Berkeley, University of California Press, P222 .

۱۴. ابراهیم تیموری. *عصر بیخبری یا تاریخ امتیازات در ایران*. چاپ چهارم. تهران، اقبال، ۱۳۶۳، ص ۳۸۶.

۱۵. احمد کسروی. *تاریخ مشروطه ایران*. تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۷. صص 24-25.

۱۶. حافظ فرمانفرمایان. *خاطرات سیاسی میرزا علی اصغر خان امین الدوله*. تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۴، ص ۲۲۸.

۱۷. حافظ فرمانفرمایان، همان جا.

۱۸. احمد کسروی، همان جا.

۱۹. همان. Algar, ibid. P224.

برای اصلاح بودجه حکومت بسیار تلاش کرد. در این مورد، مقرری محدودی برای شاه و دیگر اعضای دربار تعیین نمود.^{۲۰} استخدام سه نفر بلژیکی، که در رأس آنان نوز قرار داشت، در سال ۱۳۱۶ هـ ق (۱۲۷۷ هـ ش) به دستور او انجام گرفت. امین الدوله نوز را برای نوسازی گمرکات کشور، به عنوان رئیس آنجا، منصوب نمود. عوارض جدید گمرکی وضع شد امین الدوله به علت فشارهای امین السلطان نخست وزیر اسبق و بسیاری از درباریان و علما، در ۱۵ محرم ۱۳۱۶ هـ ق استعفا داد و امین السلطان به جای او منصوب گردید.^{۲۱}

سیاست خارجی امین السلطان در راستای منافع روسها بود. در زمان او از بانک روسها سه وام عمده گرفته شد و تشکیلات گمرک که به ریاست نوز اداره می شد، در خدمت منافع روسها قرار گرفت. از طریق او، نوز به نفوذ زیادی دست یافت و به عنوان یکی از اعضای هیئت دولت در جلسا آن شرکت نمود. سپس به مقام وزارت گمرک ارتقاء یافت. به گفته کسروی، علما و تجار با نوز و عوارض جدید گمرک مخالف بودند. این مخالفت دو علت داشت: یکی اینکه نمی توانستند وجود یک خارجی را در چنین مقام بالایی تحمل کنند؛ و دیگر اینکه تجار عوارض جدید را بر ضد منافع خود می دانستند.

شورشها و اعتراضاتی به همین مناسبت در بوشهر، شیراز، یزد، اصفهان و تهران به وقوع پیوست.^{۲۲} بر اثر فشار علما، تجار و برخی از مقامات سیاسی، مظفرالدین شاه امین السلطان را عزل کرد و به جای او، در جمادی الثانی ۱۳۲۱ (شهریور ماه ۱۲۸۲ هـ ش)، عین الدوله را به عنوان نخست وزیر منصوب نمود. با نصب عین الدوله تغییری در سیاستهای کلی کشور به وجود نیامد. نفوذ نوز از طریق او بر جا ماند و رفتار تند و بد حکمرانان با مردم ادامه یافت.

بنا بر این، به رغم تغییر نخست وزیران در زمان مظفرالدین شاه، تغییر عمده ای در سیاستها به وجود نیامد. نظام سیاسی استبدادی باقی ماند و شاه ضعیف به خوشگذرانی خود ادامه داد. کسی نمی توانست جلو بدرفتاری نخست وزیران و حکمرانان را بگیرد. علاوه بر آن، ساختار سیاسی هر روز بیش از پیش، به قدرتهای خارجی وابسته تر شد. نفوذ روسیه زیاد شد و رهبران سیاسی، خود را زیر دست مشاوران خارجی نظیر نوز و دیگر بلژیکیها به حساب می آوردند. در واقع، همه درآمدها و وامها، عوارض گمرکی و دیگر منافع به وسیله شاه، نخست وزیر و دیگر رهبران سیاسی برای خوشگذرانی، نظیر مسافرت به اروپا، صرف می شد.^{۲۳} هر تلاشی برای نوسازی کشور در جهت کارآمدتر کردن و افزایش نفوذ رأس ساختار سیاسی برای حکمرانی بهتر بر مردم بود.

۲۰. ناظم الاسلام کرمانی. *تاریخ بیداری ایرانیان*. چاپ چهارم. تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲، صص ۱۲۴-۱۲۶.

۲۱. حافظ فرمانفرمایان، ص ۲۷۳.

۲۲. احمد کسروی، ص ۲۹.

۲۳. سعید زاهد. *جنبشهای اجتماعی معاصر ایران*. تهران، سروش و کتاب طه، ۱۳۸۱، ص ۱۴۰.

تا اینجا یک صورت کلی از اوضاع سیاسی کشور در دوره قاجاریه به تصویر کشیده شد و اکنون وقت آن رسیده تا با مطالعه ای دقیق تر تأثیر این اوضاع در فراهم‌سازی زمینه‌های مناسب برای انقلاب مشروطه بررسی شود.

زمینه‌های سیاسی مناسب برای انقلاب مشروطه

همان گونه که در «بحث نظری» اشاره شد، جوهر اصلی این تحقیق این است که در حکومت قاجاری از چند حیث زمینه مناسب برای انقلاب مشروطه فراهم بود:

اول — شدت یافتن درگیری میان علما و خاندان قاجار و، در نتیجه، زیر سؤال رفتن مشروعیت سیاسی قاجاریه خصوصاً در اواخر دوره ناصری در نتیجه امتیاز رویتر و خصوصاً بعد از واقعه رژی.

دوم — ناامیدی مردم از حکومت قاجار و از ناتوانایی آنها در ساماندهی امور، (ناتوانی در اداره کشور و ضعف نیروی اداری و نظامی).

سوم — شیوه حکومت تیرانی (ظلم مضاعف از طرف خاندان قاجار نسبت به مردم، و در نتیجه، انزجار بیشتر مردم و علما از وضع موجود).

چهارم — ایجاد طبقه ای در میان نخبگان سیاسی که خواهان تغییر اوضاع به نفع قدرتهای برتر بودند.

پنجم — نابسامانی بخش نظامی و قشون کشور.

الف) وضعیت مشروعیت سیاسی (زیر سؤال رفتن مشروعیت سیاسی قاجاریه)

اولین و مهم ترین عامل سیاسی که زمینه را برای نهضت‌های ضد قاجاری فراهم می‌کرد، مشکل مشروعیت سیاسی در سلسله قاجاریه بود؛ زیرا همان طور که می‌دانیم، قاطبه مردم ایران در زمان قاجاریه شیعه اثنی عشری بوده اند و در فقه امامیه تنها قدرت مشروع در زمان حضور معصوم علیه السلام، حکومت فردی است که از ناحیه خداوند منصوب شده باشد. در زمان غیبت کبری قدرت سیاسی به فقهایی منتقل می‌شود که سمت نمایندگی امام عصر علیه السلام را به عهده دارند. این دیدگاه به خودی خود ایجاب می‌کند مشروعیت سیاسی حکام موجود زیر سؤال برود.

اما در عین حال، علمای دین در زمان غیبت امام زمان (عج) در مواجهه با قدرتهای شاهان و عدم امکان حکومت عدلی که فقها زمامدار آن باشند، دست به تعدیل نظرات خود زده اند. به عنوان مثال، شیخ طوسی در این خصوص می‌نویسد: «پذیرفتن ولایت از طرف سلطان عادل که آمر به معروف و

ناهی از منکر بوده و هر چیزی را در جای خود می نهد جایز و بجا است؛ و گاه ممکن است به حدّ وجوب برسد».^{۲۴}

شیخ طوسی دلیل این وجوب را امکان تحقق ارزشهای شیعی ذکر می کند: «به خاطر اینکه امکان امر به معروف و نهی از منکر و قرار دادن هر چیزی در جای مناسب خود فراهم می شود.» شیخ طوسی در ادامه می گوید: «اما سلطان جائز اگر انسان بداند و یا احتمال قوی بدهد که در صورت همکاری با وی ممکن است بتواند اقامه حدود و اقامه امر به معروف و نهی از منکر نمود و... همین طور بداند که در این صورت در امر واجبی خللی نکرده و مجبور به ارتکاب کار زشتی نخواهد شد مستحب است که خود را برای پذیرفتن ولایت از طرف آنها عرضه کند».^{۲۵}

سید مرتضی، فقیه دیگر از فقهای شیعه نیز ولایت را به دو نوع تقسیم می کند:

الف - ولایت عادل.

ب - ولایت جائز.

او ولایت جائز را در مواردی که بتوان اقامه حق یا امر به معروف و نهی از منکر واجب می داند.^{۲۶} شیخ مفید نیز دیدگاهی مشابه با نظریات شیخ طوسی و سید مرتضی دارد. او این دیدگاه را در اصول زیر خلاصه می کند:

الف - «ولایت در زمینه های مربوط به قضاء اجرای حدود و تدبیر امور مسلمین و تأسیس حکومت بالاصالّه از آن سلطان اسلام است که از جانب خداوند تعیین شده باشد...»

ب - فقها می توانند، در صورت تمکن و بسط ید، وظایف سلطان حقّه اسلام را بر عهده گرفته و جامعه را بر طبق احکام اسلام و آیین آل محمد صل الله علیه و آله اداره کنند.

ج - در صورت عدم تمکن شخصی، فقها می توانند حتی در دستگاه حکومت جور وارد شده از آن طریق اجرای حدود الهی و از حقوق مؤمنین صیانت نمایند؛ لکن به موارد خلاف قانون خدا، به ویژه در مورد خون، با تقیه نیز نمی توانند عمل کنند.

د - بر مؤمنین حرام است که سلاطین و حکام جور را یاری نمایند».^{۲۷}

ابوالصلاح حلبی (۴۴۷ - ۳۷۴)، در عقیده ای مشابه با فقهای یاد شده، به نکته ای ظریف اشاره می کند. او می گوید: همکاری با قدرت غیر مشروع از این جهت که موجب اشاعه ارزشهای دینی می

۲۴. رسول جعفریان. *دین و سیاست در دوره صوی*. [بی جا] انتشارات انصاریان، ۱۳۷۰. ص ۲۳.

۲۵. حسینعلی منتظری. *مبانی فقهی حکومت اسلامی*. ترجمه و تقریر محمود صلواتی. تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۷. ص ۳۱، نقل از *النهاریه*، ص ۳۵۶.

۲۶. رسول جعفریان. *دین و سیاست در دوره صفوی*، پیشین، ص ۲۳، نقل از *النهاریه*. بیروت، دارالکتب العربی. صص ۳۵۷ - ۳۵۶.

۲۷. حسینعلی منتظری. صص ۲۲ - ۲۳.

گردد، اگر چه به حسب ظاهر از ناحیه سلطان جائز است؛ اما، در واقع، ولایت از طرف امام عصر علیه السلام محسوب می‌گردد.^{۲۸} نظیر همین فتاوی از شیخ مفید، علامه حلی و شهید اول صادر شده است.^{۲۹}

ظاهراً در دوره صوفی، با توجه به نوپا بودن حکومت شیعی صفویه و اینکه صفویه حافظ دین تشیع محسوب می‌شدند و تقویت حکومت صفوی تقویت اساس تشیع محسوب می‌شد، حاکمان صفوی با مشکلی به نام مشروعیت سیاسی مواجه نبودند، به طوری که بسیاری از علمای جبل عامل لبنان بری تقویت دین تشیع به دربار صفویه آمدند؛ حال آنکه این موضوع در مورد قاجاریه منتفی بوده است.^{۳۰} البته صفویه، به خصوص شاه اسماعیل اول، برای استحکام مشروعیت سیاسی خود عوامل دیگری نیز در اختیار داشتند که برخی از آنها عبارت بودند از: ۱ - مسند مرشد کامل داشتن (رابطه مرید و مراد)؛ ۲ - مقام نیابت مذهبی برای خود قائل شدن؛ ۳ - مقام فره ایزدی (سایه خدا) شاهنشاهی ایران؛ که البته این عناوین، هم به طور طبیعی و خود جوش و هم با تبلیغات فرهنگی و سیاسی، به عنوان مشروعیت صفویان، معرفی می‌شد. عوامل فوق بعدها، وبه ویژه بعد از مرگ شاه عباس اول، به تدریج کم رنگ شد و خصوصاً به علت رسوخ مذهب تشیع و اعلام نیابت امام زمان (عج) از سوی مجتهدان و فقها، مقام نیابت برای شاهان، از عنوانی جعلی برخوردار شده بود و تا انتهای حکومت حفظ کردند. یک علت آن هم این بود که نوعی پیوند عمیق بین مذهب شیعه مقبولیت هر سلسله و فردی، بجز صفویه، جلوگیری می‌کرد.^{۳۱}

در ابتدای دوره قاجاریه، فتحعلی شاه با جلب حمایت علما خصوصاً در جریان جنگ ایران و روس، توانست مشروعیت نسبی کسب نماید. فتوای معروف محمد مجاهد و کاشف الغطاء فتحعلی شاه را از طرف خود در امر جهاد منصوب کرد؛ به طوری که حتی برخی از شاگردان او که نسبت خویشاوند نیز با او داشتند - سید صدرالدین عاملی - با استاد خود از اینکه شاه فاسق راحمیت می‌کند، مخالفت ورزیدند؛ یا محقق کرکی ارتباط نزدیکی با دربار فتحعلی شاه برقرار کرد.^{۳۲}

میرزای قمی، از مجتهدان بزرگ زمان پادشاهی فتحعلی شاه، اگر چه در *ارشاد نامه* خود نوعی مشروعیت ذاتی و وجوب اطاعت مؤمنین برای پادشاه نیکوکار قائل است؛ ولی در کتاب *جامع*

۲۸. رسول جعفریان. ص ۲۷، نقل از: *الکافی فی الفقه*، صص ۴۲۲ - ۴۲۳.

۲۹. حسینعلی منتظری، صص ۱۹ - ۳۶.

۳۰. موسی نجفی و موسی فقیه حقانی. *تاریخ تحولات سیاسی ایران*، ج ۲. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱. ص ۷۶.

۳۱. همان، ص ۵۱.

۳۲. حمید پارسانیا. *حدیث پیمانہ پژوهشی در انقلاب اسلامی*. قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی ۱۳۷۶. ص ۹۹.

الشّات مشروعیت ذات حکومت را از آن فقها می داند و معتقد است در صورت عدم امکان تحقق حکومت فقها اطاعت از سلطان، صرفاً برای رفع سلطه بیگانگان لازم می گردد. او می گوید:

پس عقل و نقل معاضدند در اینکه کسی را که خدا اطاعت او را واجب کند باید معصوم و عالم به جمیع علوم باشد مگر در حال اضطرار و حد امکان وصول به خدمت معصوم که اطاعت مجتهد عادل مثلاً واجب می شود؛ و اما در صورت انحصار امر در دفع دشمنان دین به سلطان شیعیان، هر کس که خواهد باشد، پس نه از راه وجوب اطاعت او بلکه از راه وجوب دفع و اعانت در رفع تسلط اعدای و نسبت بر خود مکلف گاه هست که واجب عینی می شود بر او گاهی کفایی.^{۳۳}

شیخ جعفر کاشف الغطاء فقیه زمان شناس و سیاستمدار معاصر فتحعلی شاه نیز همین دیدگاه را در کتاب **کشف الغطاء** مطرح می کند.^{۳۴}

در میان عصر مجتهدان همعصر فتحعلی شاه به برخی از آنان از قبیل مرحوم ملّا احمد نراقی (۱۲۴۵ — ۱۱۸۵ / ۸۲۹ / ۱۷۷۱) و مرحوم ابن اسحاق کشفی (۱۲۶۷ — ۱۸۸۹ / ۱۸۵۰ — ۱۷۷۵) نسبت‌هایی مبنی بر پذیرش مشروعیت برای حکومت پادشاهان داده شده است.^{۳۵} و همچنین سایر علمای آن عصر چون سید شفتی و دیگران.

در دوره محمد شاه و نیمه اول حکومت ناصرالدین شاه نیز این روند تا حدّی ادامه یافت؛ اما پس از نزدیک تر شدن روابط ناصرالدین شاه با اروپاییان و ظهور علائمی از طرف دربار مبنی بر بازگذاشتن دست آنها در سرنوشت مردم ایران، مقاومت علما و به تبع آنها مردم ایران، در برابر سلطان قاجار شروع شد؛ زیرا، همان طور که اشاره شد، رمز مشروعیت نسبی حکام قاجار جلوگیری از سلطه کفار و لزوم دفع دشمنان دین با سلطان شیعیان، هر کس که خواهد باشد، بود؛ و با مشاهده خلاف این امر، اولین حادثه، زیر سؤال رفتن مشروعیت حکام موجود بود.

تأسیس لژ فراماسونری (فراموشخانه) به توسط ملکم خان اولین علائم این جریان بود؛ و در پی آن، انعقاد قرارداد رویتر^{۳۶} علما و مردم را به جبهه گیری مستقیم در مقابل دربار وادار کرد.

۳۳. عبدالهادی حائری. **نخستین رویارویی اندیشه گران ایران**. چاپ دوم. [تهران] انتشارات امیر کبیر، ص ۳۲۸، نقل از میرزا ابوالقاسم

قمی رد بر میرزا عبدلوهاب، ص ۷۰ — ۶۹.

۳۴. حسینعلی منتظری. صص ۴۷ — ۴۹، نقل از: کشف الغطاء.

۳۵. عبدالهادی حائری. صص ۳۳۲ — ۳۴۲.

۳۶. در این قرارداد حق قطعی و انحصاری احداث راه آهن از دریای خزر تا خلیج فارس و امتداد راه آهن به شهرها و وصل راه آهن ایران به مرزها، تأسیس تراموای شهری و استخراج و بهره برداری از تمام منابع زیر زمینی و معادن ایران، امتیاز سد سازی و آبیاری و بهره برداری از جنگلها و منابع و... به مدت هفتاد سال به رویتر انگلیسی در سال ۱۲۵۰ هـ ش ۱۲۸۹ هـ ق واگذار شد. (موسی نجفی و... تاریخ تحولات سیاسی ایران، ص ۲۳۵).

مرحوم آیت الله حاج ملا علی کنی و آیت الله سید صالح عرب قرار داد رویتر را حرام اعلام کردند. مرحوم حاج ملا علی کنی در نامه ای به ناصرالدین شاه در باره این قرار داد و نیز خطر فراماسونری، خطاب و عتاب جالبی دارد. او در این نامه ابتدا مسئله مشروعیت سیاسی مشروط پادشاهان و مشروعیت سیاسی مطلق علما از جانب امام زمان (عج) را متذکر می شود؛ و سپس یادآوری می کند که امثال میرزا ملکم خان برای ایران و حکومت ایران خطری عظیم شمرده می شوند که باید کنار گذاشته شوند:

... و بعد از خود، همه مقامات را تفویض به وصی و نائب خود فرمود الی حضرت حجت عجل الله فرجه که دارای جمیع مقامات هستند. در ازمنه غیاب آن حضرت، خداوند متعال برای هر منصب و مقامی از مقامات آن جناب، نائب و مظهري مقرر فرمودند: علمای اعلام را که بیان طریق آنها را از معاملات و مناکحات و غیر ذلک بفرمایند و سلاطین اسلام را در هر عصری از اعصار مصدر و مظهر تنظیم امور عباد و رفع تقلب متقلبین و امنیت طرق و بلاد مقرر داشتند تا ایادی اقویا از سر ضعفا کوتاه فرمایند و ساکن بلاد اسلام را از... یا به طریق... واضح و لایح می شود اینکه به هیچ وجه دولت و ملت را از یکدیگر جدا نمی توان نمود؛ چه، فی الحقیقه هر دو یکی و از جانب یکی می باشد.

... ما دعاگویان، بلکه عموم اهل ایمان، عرض می کنیم که شخص میرزا ملکم خان را ما دشمن دین و دولت دانسته ایم و به هیچ وجه صلاحیت وکالت دولت و سلطنت و انتظام ملک و مملکت ندارد که به خطاب و لقب ناظم الملکی مخاطب و ملقب باشد و هر کس باعث این امر شده است خیانت کلی به دین و دولت نموده است که چنین دشمن جانی [آی] را مداخله در کارهای بزرگ دولت داده است... کمپانی هند تمام هند به آن وسعت و مکنت را به خریداری و تملک یک جریب زمین رودخانه ها و اراضی با حق به کار واداشتن جمیع کارکنان از رعایا، چگونه ایران نبرد و چرا نبرد؟!

قرارداد رویتر به علت این تحریم و برخی عوامل دیگر، سرانجام لغو و سپهسالار عزل شد او پس از عزل شدن به حکومت خراسان منصوب شد و چندی بعد در گذشت. شایع بود که وی با قهوه قجری از پا در آمد.^{۳۷}

۳۷. موسی نجفی و موسی فقیه حقانی. تاریخ تحولات سیاسی ایران. صص ۱۳۵ تا ۱۳۸.

هرچند بعد از این قرار داد هر از چندی اصطکاک‌های بین علما (که نماینده مردم بودند) و حکام به وجود می‌آمد؛ اما هیچ‌کدام به اندازه امتیاز رژی پایه‌های مشروعیت سیاسی سلاطین قاجار را سست نکرد.

این حرکت از بطن جامعه روحانیت شیعه شروع شده و دامنه‌اش به تمامی بلاد ایران رسید. احمد کسروی در این باره می‌نویسد:

این را می‌توان نخستین تکان در توده ایران شمرد و این، اگر چه با دست علما بود و...، خود پیشامد ارجداری به شمار است و باید در تاریخ یاد آن بماند.^{۳۸} ادوارد براون نیز معترف است که: «واقعۀ انحصار تنباکو را باید مبدأ تاریخ بیداری و آغاز دوره و مرحله نوایران در حوادث اجتماعی دانست.^{۳۹}

ناظم الاسلام نیز در این باره آورده: «ملت ایران به خود آمده و اندکی رو به بیداری کرد؛ چه، از ارتفاع امتیاز رژی، ملت ایران دانست که می‌شود در مقابل سلطنت ایستاد و حقوق خود را مطالعه کرد.»^{۴۰} و مهدی ملکزاده نیز گفته: «این نهضت عمومی، که صرفاً جنبه مذهبی داشت، در تحولاتی که سپس در ایران روی داد و به انقلاب مشروطیت منتهی شد، تأثیر بسزایی داشت.»^{۴۱}

هرچند لبه تیز حملات حرکت تنباکو متوجه «نفوذ اقتصادی بیگانه» بود ولی در حقیقت مشروعیت نظام موجود را زیر سؤال می‌برد زیرا آنچه وجود حکام قاجار را توجیه می‌کرد و به آن مشروعیت نسبی می‌داد، حفظ منافع ملی بود؛ اما در این مقطع، علما وقتی دیدند که سلطان خود با بیگانه همدست شده از او قطع امید کرده و خود مستقیماً به میدان آمدند و در جهت قطع دست خارجی و ریشه کن ساختن استعمار از بلاد مسلمین اقدام نمودند.

در فتوای معروف میرزای شیرازی (مرجع تقلید شیعیان وقت) جمله «در حکم محاربه با امام زمان (عج)»، با توجه به اینکه شاه خود را ضلّ الله می‌دانست، مشروعیت شاه را مورد سؤال قرار می‌دهد؛ و این جمله از حرام بودن یک درجه بالاتر و شدیدتر است؛ چرا که با وارد کردن مهدویت و تقدس فوق‌العاده نام مبارک امام عصر (عج) در مقابل سلطنت، و عاقدین قرار داد، دیگر مشروعیتی و اعتباری برای دستگاه حکومت قاجاریه باقی نماند.

۳۸. احمد کسروی. *تاریخ مشروطه ایران*. تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳. ج ۱. نقل از موسی نجفی و موسی فقیه حقانی، *تاریخ تحولات سیاسی ایران*، ص ۱۶۹.

۳۹. ادوارد براون. انقلاب ایران ترجمه احمد پژوه. تهران، معرفت، ۱۳۳۸.

۴۰. ناظم الاسلام کرمانی. *تاریخ بیداری ایرانیان*. به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی. ج ۱، تهران، آگاه، ۱۳۶۲. ج ۱، نقل از همان.

۴۱. مهدی ملکزاده. *تاریخ مشروطیت ایران*. تهران، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۱. ج ۱، نقل از همان، ص ۱۷۰.

با این حکم، نهضت روحانیت اولین ضربه عمومی را بر پیکر سلطنت قاجار فرود آورد (۱۳۰۹ ه. ق.).
که این ضربه و حرکت، یک تمهید فکری - تاریخی برای مشروطه بود و ۱۵ سال بعد، یعنی ۱۳۲۴
ه. ق.، در مشروطیت ضربه دوم بر قاجارها وارد آمد.^{۴۲}

جان فوران نیز در خصوص روند نزولی مشروعبیت نظام قاجار معتقد است که: روابط دولت و روحانیت
در طول سده نوزدهم (۱۱۷۹ - ۱۲۷۹ ش) بین دو قطب همکاری و رویارویی در نوسان بوده است.
از نظر او دوره همکاری دولت و روحانیت با پایان حکومت فتحعلی شاه پایان یافت و، با آغاز دوره
پادشاهی محمد شاه، تنش میان روحانیت و دولت آغاز شد. همچنین معتقد است اگر چه در این
دوره نیز میان حکومت و علما همکاری‌هایی وجود داشته است اما به تدریج در میان علما یک گرایش
مخالف به وجود می‌آید. این گرایش به تدریج افزایش می‌یابد به حدی که علما با مداخله در
سیاست، به صراحت از تکفیر شاه در صورت تغییر دادن روش خود سخن می‌گویند و بالاخره با زیر
سؤال بردن مشروعبیت حکومت قاجار زمینه‌های پیدایش تنباکو و بعداً عدالتخانه را فراهم می
کنند.^{۴۳}

ب) دلسردی و ناامیدی مردم (مدیریت سیاسی ناکارآمد)

یکی دیگر از زمینه‌های مساعد برای مشروطه، دلسردی و ناامیدی مردم از حکومت قاجارها در رفع
مشکلات و ساماندهی امور می‌باشد. روشن است که نارضایتی مردم از اوضاع سیاسی بهترین زمینه
برای انقلاب و تغییر وضع موجود می‌باشد که این را می‌توان به وضوح در سالهای قبل از مشروطه
مشاهده کرد.

ضعف مدیریت سیاسی در سه عرصه بیش از هر چیز خودش را نشان می‌داد:

اول - در عرصه اقتصاد سیاسی و وضعیت درآمد دولت؛

دوم - در عرصه روابط بین الملل و دیپلماسی خارجی؛

سوم - تأمین سلامت مرزها و حفظ حدود و ثغور کشور.

۱. ناکارآمدی دولت در عرصه اقتصادی

در عرصه اقتصادی این عملکرد، به نوبه خود، به وابستگی و ادغام اقتصاد ایران در اقتصاد مهاجم
خارجی انجامید؛ و این نیز باعث شد ارزش پول ایران تابع ارزش ارز خارجی گردد و به کاهش ارزش

۴۲. موسی نجفی و موسی فقیه حقانی، ص ۳۷۰.

۴۳. جان فوران. *مقاومت شکننده*. ترجمه احمد تدین. تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷. صص ۲۲۰ - ۲۲۱.

پول ایران بینجامد.^{۴۴} با کاهش ارزش پول، ارزش کالاهای صادراتی کشور کاهش یافت؛ به گونه ای که در فاصله سالهای ۱۲۴۸ تا ۱۲۷۳ هجری شمسی حجم صادراتی از خلیج فارس هشت برابر شد در حالی که قیمت آن در همین مدت، هفت برابر کاهش یافت.^{۴۵} کاهش ارزش پول، همچنین، باعث شد در اواخر سده نوزدهم میلادی، یعنی سالهای پیش از نهضت مشروطیت، حجم مواد خام صادراتی ایران پنج برابر حجم کالاهای ساخته شده وارداتی بشود، در حالی که ارزش همین میزان واردات سه برابر مواد صادراتی می شد.^{۴۶} افزایش حجم پول و کاهش ارزش سکه های مسی در گردش موجب شد پول عمده مورد استفاده پیشه وران، کارگران و تهیدستان شهری روز به روز کم ارزش تر شود.^{۴۷} و، به همین علت، در فاصله میان سالهای ۱۲۲۹ تا ۱۲۷۹ هجری شمسی قیمت اجناس ۶۰۰ درصد افزایش یافت.^{۴۸} مجموعه این عوامل به آنجا انجامید که، افزون بر سلطه دولتهای خارجی، ایران بیش از پیش مورد هجوم اقتصادی آنها قرار بگیرد و به تدریج واردات بر صادرات افزایش و ایران از مقام صادر کننده بسیاری از اقلام به وارد کننده آنها تنزل پیدا کند.^{۴۹} در نتیجه این وضعیت، در آمد دولت نیز، به رغم افزایش رقمی آن، کاهش یافت.

۲. ناکارآمدی دولت در عرصه روابط بین الملل و دیپلماسی خارجی

ایرانیها به همواره از گذشته خود به عظمت یاد می کردند و در زمانی نه چندان دور شاهد آن بودند. ایران در دوره صفویه، بنا به تعبیر امانوئل والرشتاین، به عنوان یک «امپراتوری جهانی» در عرصه خارجی نظام بین المللی آن روزگار قرار داشت؛ به این معنی که ایران هم مثل هر امپراتوری جهانی غیر اروپایی می توانست اروپا را بخشی از عرصه خارجی خویش تلقی کند؛ یعنی هم اقتصاد ایران و هم اقتصاد اروپایی، که در آن زمان با هم مرابوده داشتند، نسبتاً خود بسنده بودند و هنگامی که به کالای طرف دیگر نیاز داشتند، در مقام قدرت برابر به تأمین و تهیه آن اقدام می نمودند.^{۵۰} اما این وضعیت از اواسط دوره صفویه به تدریج تغییر کرد و ایران این جایگاه بین المللی خود را از دست داد. با وجود این، حتی در آستانه ظهور سلسله قاجاریه هنوز هم در منظر جهانیان و هم به باور خود

۴۴. پرواند آبراهامیان. *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولی لای، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۷۳.

۴۵. جان فوران. صص ۶ - ۱۸۵.

۴۶. همان، ص ۱۸۱.

۴۷. همان، ص ۲۰۶.

۴۸. پرواند آبراهامیان، ص ۷۳.

۴۹. چارلز فیلیپ عیسوی. *تاریخ اقتصادی ایران: عصر قاجار ۱۳۳۲ - ۱۲۱۵ هجری قمری*. ص ۱۰۸.

۵۰. جان فوران. صص ۷۱، ۷۳، ۱۵۸.

ایرانیان، ایران نه کشوری حاشیه ای، که همچنان کشوری مستقل و نیرومند تلقی می شد.^{۵۱} از اواخر دوره صفویه تا آغاز دوره قاجاریه، در حالی که ایران در گیر جنگهای داخلی بود، کشورهای اروپایی در زمینه های سیاسی، صنعتی و اقتصادی با شتاب تمام به پیش می رفتند و، علاوه بر این، در صدد برتری طلبی و سلطه جویی در عرصه های سیاست و اقتصاد و فرهنگ به سایر نقاط جهان بودند.^{۵۲} البته شاید در میان نخبگان سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران چند تن از آنان از فاصله صنعتی و اقتصادی ایجاد شده میان اروپا و ایران آگاهی اجمالی و اندکی داشتند؛^{۵۳} اما آنچه باعث شد این پدیده برای عموم ایرانیان به صورت واقعیتی عینی و ملموس رخ بنماید و برای دولتهای خارجی جنبه رسمی پیدا کند و آنان خود را آماده بهره برداری از این موقعیت سازند، جنگهای ایران و روس در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار بود.

شکست ایران در آن دو جنگ و انعقاد قرار دادهای گلستان و ترکمانچای، جایگاه و اعتبار بین المللی ایران را در اذهان عمومی داخل و خارج کشور دگرگون ساخت و پیامدهای ناخوشایندی برای کشور داشت. در همین زمان، دولتهای انگلیس، روسیه و فرانسه برای گسترش حوزه سلطه خود، به ویژه در شبه قاره و اقیانوس هند، به شدت با یکدیگر رقابت می کردند. بدین گونه بود که در حالی که ایران در وضعیتی نابرابر در عرصه بین المللی ظاهر شده بود، عرصه تلاقی منافع دولتهای خارجی و جولانگاه رقابتهای آنها واقع شد.

شکست ایران در جنگهای ایران و روس باعث شد دولت روسیه بتواند راههای تأمین منافع و سلطه خود بر ایران را در مواد عهد نامه ترکمنچای تضمین کند. ماده ۷ این قرار داد سلطنت عباس میرزا، ولیعهد و فرمانده جنگ، را از سوی روسها تضمین می کرد.^{۵۴}

بدین ترتیب، یک دولت بیگانه توانست در مهم ترین رکن کشور، یعنی حاکمیت دخالت کند چنانکه در یک مورد ناصرالدین شاه تصمیم گرفت میرزا علی اصغر خان امین السلطان را از صدارت بر کنار سازد. میرزا علی خان امین الدوله در این باره می نویسد: هنگامی که این خبر به امین السلطان رسید، علی الفور میرزا نصرالله خان مشیرالملک، به سفارت روس رفت و به مسیو اسپایر، شارژ دافر دولت روس، خبر داد که شاه را مدعیان بر آن داشته اند مثل امین السلطان خادم پلیتیک و مایه نفوذ روس را از میان بردارند و ظل السلطان به هواخواهی انگلیس در دربار ایران، رئیس مطلق و مختار

۵۱. همان، ص ۱۶۲.

۵۲. عبدالحسین نوایی. *ایران و جهان*. تهران، هما، ج ۲، صص ۱۴ - ۵.

۵۳. عبدالهادی حائری. فصلهای ۷ و ۱۰.

۵۴. رضا قلی خان هدایت. ج ۹، ص ۶۸۹.

مبسوط الید شود.^{۵۵} او در ادامه می نویسد، مسیو اشپایر به محمد حسن خان اعتمادالسلطنه نامه ای نوشت و از او خواست تا به اطلاع شاه برساند که باید از به کارگیری ظل السلطان در دربار منصرف شود.^{۵۶}

افزون بر این، در همین روزها میرزا نصرالله خان مشیرالملک همراه با میرزا محمود خان علاءالملک، وزیر مختار ایران در روسیه، که به تهران آمده بود، به حضور شاه رسیدند و نظر دولت روس را مبنی بر اینکه «تغییر اوضاع درباری را مخالف الفت و مورث کدورت ذات البین می شمرد»^{۵۷} به شاه گزارش دادند و «چنان وانمود کردند که اگر در نظر گرفته بود منصرف و مصمم شد که با وزیر اعظم به مدارات کار بندد».^{۵۸}

امین الدوله، ضمن بیان این حکایت که امین السلطان به سفارت روس قاصد فرستاد و از آن دولت استمداد طلبید، همچنین گفته است که این قاصد «در ضمن این خبرگویی و سخن چینی، هم خود را بیشتر به سفارت روس خیرخواه و محرم نمود، هم به مخدوم خود، که به وسیله او جاه و مال می اندوخت، خدمتی بسزا کرد».^{۵۹}

همچنین مواد ۷ و ۸ عهدنامه ترکمانچای نیز به افراد تابع و یا تحت حمایت دولت روسیه در ایران مصونیت قضایی اعطا کرده محاکم ایران را از محاکمه مستقل و محکومیت آنها محروم می ساخت.^{۶۰} بر پایه اصل کامله الوداد در روابط دیپلماتیک میان دولتها، دولت بریتانیا نیز پس از جنگ هرات، در عهدنامه پاریس ۱۸۵۷ م / ۱۲۷۳ هـ. ق. از همین امتیاز برخوردار گردید.^{۶۱} و این مصونیت قضایی چیزی جز تحقیر ایرانیان و زیر سؤال بردن ابهت دولت قاجار نبود. به عنوان نمونه در سخنرانی زیر که در ۱۲۸۴ ش، یک سال قبل از مشروطه، ایراد شده تماماً از تحقیر ایرانیان و یادآوری روزگار درخشش آن سخن رفته است.

ای ایرانیان! ای برادران سرزمین محبوبم! تا کی این مستی خائنانه را دستخوش خواب غفلت خواهد کرد؟ دیگر مستی بس است. سربلند کنید. چشم باز کنید به دور و برتان بنگرید و ببینید دنیا چقدر متمدن شده است. وحشیان آفریقا و سیاهان زنگبار به سوی

۵۵. میرزا علی خان امین الدوله، صص ۶ - ۱۷۵.

۵۶. همان، ص ۱۷۷.

۵۷. همان، ص ۱۷۸.

۵۸. همان جا.

۵۹. همان، صص ۷ - ۱۷۶.

۶۰. محمود محمود. *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم*. تهران. اقبال، ۱۳۴۴. ج ۱، صص ۶ - ۲۹۵.

۶۱. غلامرضا طباطبائی مجد. *مجاهدات و قراردادهای تاریخی دوره قاجاریه*. تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی، ۱۳۷۳. ص ۲۸۵.

تمدن، علم، و کوشش و ثروت پیش می روند. به همسایه هایتان (روسها) نگاه کنید، که دویست سال پیش وضعیتشان بدتر از ما بود، که حالا چطور همه چیز را دارند. حالا به وضعی افتاده ایم که همسایگان در شمال و جنوب همه چیز ما را مال خود می دانند و کشورمان را هر وقت که بخواهند بین خود تقسیم می کنند... ما اسلحه نداریم، قشون نداریم، پول مطمئن نداریم، حکومت درست نداریم، قوانین تجاری نداریم. در سراسر ایران یک کارخانه نداریم که مال خودمان باشد؛ زیرا حکومتمان انگل است... علت همه این عقب ماندگیها، استبداد و ظلم و فقدان قانون است... شما را غارت می کنند. و با وجود همه اینها خارجیها سر می رسند و پولتان را می گیرند و به جایش پارچه های الوان سبز و آبی و قرمز، شیشه آلات پرزرق و برق و اشیاء تجملی بارتان می کنند. علت فلاکت شما و شکوه و تجمل شاهان،... و خارجیان همین است.^{۶۲}

۳. ناکارآمدی دولت قاجار در حفظ حدود و ثغور کشور

قبل از هر چیز خوب است نیم نگاهی به وضعیت مرزهای کشور در دوره قاجاریه بیندازیم. حدود مرزهای فعلی ایران در دوره قاجاریه بر اساس معاهدات زیر مشخص شده است:

۱. مرز شمالی، با قرارداد ترکمانچای؛
۲. مرز غربی، طبق معاهده ارزنةالروم دوم: (چهار سال کمیسیون مرزی بین روسیه، انگلیس، ایران و عثمانی ادامه داشت. دو دولت خارجی به عنوان ناظر حضور داشتند. نماینده ایران در این کمیسیون، امیر کبیر بود که، در هر حال، با پایمردی و حسن سیاست امیر کبیر، معاهده ارزنةالروم، بی آنکه آسیب چندانی به ایران بزند، به امضا رسید.)
۳. مرز شرقی بر اساس معاهده پاریس و حکمیت اول و دوم گلداسمیت: (گلداسمیت در سال ۱۲۹۰ ق.، قسمتی از سیستان را، که از قدیم جزو خاک ایران بود، جد اعلام کرد. در پیمان دوم حکمیت گلداسمیت قسمتی از بلوچستان از ایران جدا شد که این مسئله در زمان صدر اعظمی سپهسالار اتفاق افتاد.)
۴. مرز شمال شرقی بر طبق پیمان آخال: (که در سال ۱۸۸۱ م، در یک مقدمه و سه فصل، بین ایران و روسیه منعقد شد؛ و، بر طبق آن، ایران متعهد شد که قلعه گرماب و قلقلات را که در تصرفش بود، تخلیه و آنها را به روسها واگذار کند. در سال ۱۸۸۴ م، مرو و نواحی اطراف آن به تصرف کامل روسها در آمد.)

۶۲. آبراهامیان، صص ۷۶ - ۷۵.

۵. معاهده صلح پاریس: که به سال ۱۲۷۳ ه.ق. / ۱۸۵۷ م، بسته شد و بر طبق فصل ششم آن، ایران از ادعای مالکیت بر هرات و افغانستان صرف نظر کرد و رؤسای افغانستان دیگر مجبور نبودند و نمی‌بایست به نام ایران سکه بزنند و خطبه بخوانند.^{۶۳}

در خلال سالهای ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۱ ه.ق. / ۱۸۶۰ الی ۱۸۶۴ م. قسمت اعظم ترکستان به تصرف روسها درآمد در ۱۲۸۳ ه.ق. ۱۸۶۶ م. تاشکند و بخشهایی از بخارا هم به تصرف آنها درآمد. روسها تا سال ۱۲۸۷ ه.ق. / ۱۸۷۰ م. باقیمانده بخارا را اشغال کردند و مشغول دست اندازی به خیوه شدند. روسها تجاوزات خود را محدود به خیوه و بخارا نکردند؛ بلکه متوجه مرو شدند. در ۱۲۹۰ ه.ق. / ۱۸۷۳ م به بهانه سرکوب ترکمانها متوجه سرزمینهای شمال رود اترک شدند. در ۱۲۹۹ ه.ق. / ۱۸۸۱ م گوگ تپه آخرین پایگاه ترکمانان به اشغال روسها درآمد. در همین سال، طی قرار دادی تحمیلی، تسلط روسیه بر سراسر مرزهای از دست رفته شمال شرقی خراسان رسمیت یافت. بر اساس این قرار داد ارتفاعات استراتژیک، منابع آبی و سرچشمه رودخانه‌ها در اختیار روسیه قرار گرفت. یازده سال بعد تمایلات توسعه طلبانه روسها و ضعف دولت ایران باعث شد که قریه فیروزه از ایران جدا شود.

همان طور که ذکر شد، اولین تجربه تلخ در دوره فتحعلی شاه انجام گرفت؛ و آن زمان بود که در جریان جنگهای ایران و روس، بخشهایی از قسمتهای حاصلخیز ایران به کشور همسایه واگذار شد. هر چند در مقابل، ملت، به رهبری میرزا مسیح مجتهد، با قتل گریبایدوف سعی کرد بخشی از تحقیر ملت ایران را جبران کند؛ اما این خاطره تلخ به صورت یک عقده ناگشوده باقی ماند. و هنوز اثر این تلخی بر طرف نشده بود که ملت ایران شاهد جدا شدن بخشهای دیگری از خاک کشور در نواحی شرقی و شمال شرقی و شمال از کشور بود.

این روند تا سالهای نزدیک مشروطه همچنان ادامه داشت. البته یک استثنا در این میان وجود داشت و آن مربوط به زمانی بود که امیر کبیر زنده بود و او توانسته بود، با درایت، تمام حدود مرزهای غربی کشور را همچنان حفظ کند و در معاهده ارزنة الروم طوری رفتار کرد که حتی وجبی از خاک کشور به بیگانه واگذار نشد. نتیجه این امر در ذهنیت تاریخی ملت ایران چیزی جز ناتوانی قاجارها در اداره کشور نبود.

۶۳. موسی نجفی و موسی فقیه حقانی، ص ۱۲۷.

ج) شیوه حکومت تیرانی

از آنجایی که قاجارها یکی از ایلاتی بودند که همراه با سایر مغولان وارد ایران شده بودند خود را قوم فاتح می دانستند و به خود حق می دادند که هر نوع اجحافی در حق این مردم روا دارند. جنایاتی که آقا محمد خان در جنگهایش بر این مردم روا داشت همچنان در حافظه تاریخی این مردم باقی ماند. این وضعیت هر چند در سالهای بعد تعدیل شد؛ اما هیچ گاه قاجاریه از ظلم به این ملت کوتاهی نکردند و با نهایت قساوت با این مردم رفتار می نمودند. ظلم خاندان قاجار را می توان مهم ترین علت نهضت مشروطه و از عللی دانست که موجب اتحاد علما با منورالفکران شد.

وقتی به سخنرانیهای قبل از مشروطه و لویح آنها توجه می کنیم، موضوع مقابله با ظلم قاجار یکی از اصول مسلم و بدیهی به نظر می رسد. حتی بعدها در اختلاف بین مشروطه و مشروعه نیز آنچه بر آن اتفاق داشتند ظلم حکام قاجار بود چنانکه شیخ فضل الله نوری در لایحه «زاویه مقدسه» می گوید:

«علی هذا، مجلسی که تأسیس آن برای رفع ظلم و اغاثه مظلوم و اعانت ملهوف و امر به معروف و نهی از منکر و تقویت ملت و دولت و ترفیه حال رعیت و حفظ اسلام، قطعاً و عقلاً و شرعاً و عرفاً راجح بلکه واجب است.»^{۶۴}

برخی از مهم ترین رواج ظلم و ستم در بین حکام قاجار از این قرارند:

۱. حکومت طایفه ای

همان طور که می دانیم، پایگاه اجتماعی در دوره قاجاریه عمدتاً انتسابی بوده و افراد به محض تولد جایگاهشان در هرم جامعه مشخص بود.

شاهان قاجار، علاقه زیادی به تعدد زوجات داشتند و نتیجه طبیعی این امر داشتن اولاد زیاد شاهان قاجار بود که، صرف نظر از تحمیل هزینه سنگین زندگی این افراد بر توده های مردم و عواقب سوء اقتصادی آن، فرزندان زیاد باعث سپردن امور حکومت به دست برادران و فرزندان و فرزندزادگان و شکل گیری حکومت خانوادگی است؛ زیرا یکی از رسمهای به یادگار مانده از زمان ترکان سلجوقی در ایران این بود که پادشاه پسران خود را به فرماندهی متصرفات خود می گماشت و قسمتی از اقتدارات و اختیارات خود را به آنها انتقال می داد، و بدین ترتیب، حکومتهایی در داخل کادر

۶۴. موسی نجفی و موسی فقیه حقانی، ص ۲۸۲.

حکومت مرکزی به وجود می آمد. نظیر این شیوه حکومت را، می توان نوعی حکومت چند نفری یا اولیگارشی نامید، در سلطنت قاجاریه نیز مشاهده می کنیم.

از زمان سلطنت فتحعلی شاه، یعنی از حدود سال ۱۲۲۰ هـ. ق. به بعد، به تدریج فرمانروایی و حکمرانی ایالات و ولایات به پسران شاه سپرده شد و طبعاً هر یک از فرزندان شاه، با عنوان شاهزادگی، دستگاهی نظیر دستگاه سلطنت برای خود فراهم ساختند و این شیوه تا انقلاب مشروطه ایران ادامه پیدا کرد.

پس از مرگ هر پادشاه، عده زیادی شاهزاده یا بر سر کار حکومت و فرمانروایی و یا در انتظار وصول به این مقام بودند. برای آنکه بیشتر به عمق فاجعه پی برده شود اشاره به تعداد فرزندان شاهان قاجار تأثیر این پدیده را در حکومت آنان بهتر روشن می سازد. عضدالدوله درباره فرزندان فتحعلی شاه می نویسد:

پسر و دختر خودشاه زمان رحلت خاقان مرحوم یک صد نفر بودند و با آنکه زیاده از دویست تن از اولاد امجدش در زمان حیات آن حضرت وفات یافته اند، بعد از آنکه به سرای رضوان رحلت فرمود قریب هفتصد نفر پسر و دختر و پسرزاده و دخترزاده داشت.^{۶۵}
مورخ الدوله سپهر نیز شصت پسر و چهل و هشت دختر از فتحعلی شاه نام می برد.^{۶۶}
عضدالدوله که زمانی حاکم قزوین بود می نویسد:

وقتی در حکومت قزوین خواستم معلوم کنم اشخاصی که نسبتشان به خاقان مغفور می رسد در قزوین چند تن خواهند بود، ظاهراً سیصد نفر در همان شهر به تعداد آمد.^{۶۷}
بدتر از آن اینکه این شاهزادگان، که برای حکومت به اقصی نقاط کشور اعزام می شدند، خود نیز به تقلید از خاقان دارای زنان و فرزندان زیادی بودند که، به عنوان مثال، در فاصله میان مرگ فتحعلی شاه تا جلوس ناصرالدین شاه، یعنی دوره سلطنت محمد شاه قاجار، حکومت فارس در دست حسینعلی میرزا (۲۶ فرزند داشت) و شاهزاده رضاعلی میرزا و سپس شاهزاده فیروز میرزا (و بعد شاهزاده فریدو میرزا فرمانفرما) برادر محمد شاه و بالاخره فرهاد میرزا معتمدالدوله و بهرام میرزا معززالدوله بوده است؛ و حکومت خراسان در دست حسنعلی میرزا شجاع السلطنه، پسر دیگر فتحعلی شاه که (۱۶ فرزند داشت)، و شاهزاده محمد تقی میرزا حسام السلطنه (که ۳۲ فرزند داشت) بود؛ و حکومت مازندران در دست شاهزاده محمد قلی میرزا ملک آرا که ۶۴ فرزند داشت؛ و

۶۵. احمد میرزا عضدالدوله، ص ۱۹۴.

۶۶. محمد تقی سپهر. *ناسخ التواریخ: سلاطین قاجار*. به تصحیح محمد باقر بهیودی. تهران، اسلامیة، ۱۳۵۳. صص ۱۶۱ - ۱۴۰.

۶۷. احمد میرزا عضدالدوله، ص ۱۹۵.

حکومت کرمانشاه در دست محمد میرزا که ۲۴ فرزند داشت؛ و حکومت ملایر و تویسرکان در دست شیخ علی میرزا (شیخ الملوک) که ۴۸ فرزند داشت؛ و بروجرد و لرستان را خانلر میرزا اداره می کرد؛ و پایتخت یعنی تهران را، قبل از جلوس محمد شاه، علی شاه ظل السلطان اداره می کرد که ۲۲ فرزند داشت؛ و یزد در دست سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان بود؛ و آذربایجان نیز که تیول ولیعهد بود؛ و کرمان را ابتدا ابراهیم خان ظهیر الدوله اداره می کرد که ۴۱ فرزند داشت و سپس به دست فیروز میرزا و بعد به تفاریق، شاهزاده خانلر میرزا و بعد به دست طهماسب میرزا مؤیدالدوله (فرزند دولت شاه) اداره می شد.^{۶۸}

ابراهیم خان ظهیرالدوله، که مدت ۲۲ سال حکومت کرمان را به عهده داشت، ضمن اینکه پسر عموی فتحعلی شاه بود، پسر خوانده و داماد شاه و پدر دو داماد شاه نیز بود. او ۲۰ پسر و ۲۱ دختر داشت. از پسرانش موسی خان حکومت بهم، محمد تقی خان حکومت رفسنجان، نصرالله خان تیولدار جیرفت، ابوتراب خان پسر موسی خان و علینقی خان (معروف به رفعت السلطنه)، پسر محمدتقی خان، حکومت سیرجان، اسماعیل خان بعد از محمد تقی خان حکومت رفسنجان، پسر اسماعیل موسوم به حسین خان حکومت پاریز را به عهده داشتند.^{۶۹}

در چنین اوضاع و احوالی، حکومت به صورت شبکه ای از افراد یک خانواده درآمد بود که، به رغم عدم شایستگی بسیاری از آنان در نتیجه پیوندها و وابستگیها خانوادگی و خویشاوندی، همچنان از یکدیگر پشتیبانی می کردند و، بدین گونه، راه بروز هر گونه نقد و اعتراض نسبت به عملکرد نادرست حکام بسته می شد.

در چنین فضایی، حکام هیچ مانعی بر سر راه ظلم مضاعف در برابر خود نمی دیدند و مهم تر اینکه اینان اطمینان داشتند که در صورت ارتکاب جرم و تخلف و حتی ضعف مدیریت و ناکارآمدی نیز پاسخگوی هیچ مرجعی نخواهد بود.

در این شبکه حکومت خانوادگی است که مظلوم هیچ مرجعی برای تظلم نمی یابد. هر چه از حیات سیاسی سلسله قاجار سالهای بیشتری سپری می شد، این مشکل گسترده تر می شد و تعمیق بیشتری می یافت.

۶۸. محمد ابراهیم باستانی پاریزی، *آسیای هفت سنگ*، ص ۳۶۵.

۶۹. همان، ص ۸.

در دوره ناصرالدین شاه این مشکل بدتر شده بود. در اینجا بود که علما به فکر تأسیس عدالتخانه افتادند تا در تمام بلاد ایران مرکزی تحت عنوان عدالتخانه تأسیس شود که در آن رعیت و شاه یکسان مورد مؤاخذه و عتاب قرار گیرند تا از این طریق بتوان جلوی ظلم حکام را گرفت.^{۷۰}

۲. سم غلط فروش حکومت:

یکی از چیزهایی که موجب رواج ظلم و شدت گرفتن آن می شد مسئله به مزایده گذاشتن حکومت ایالات بود. در زمان ناصرالدین شاه رسم بود که هر کدام از خواستاران حکومت ایالات، با دادن پیشگیری بیشتری، به حکومت منطقه ای منصوب می شدند. حاکم جدید در مدتی که بر سر کار بود هم باید مالیات مرکز را تأمین می کرد و هم برای دفعه بعد و مزایده بعدی، به اندازه کافی (و حتماً بیش از دفعه قبل) پول پس انداز می کرد و هم اطرافیانش، که از صدقه سر او به جایی رسیده بودند، نیز پولی پس انداز می کردند.

بنا بر این، حاکم جدید هم تلاش می کرد تا چند برابر آن مبلغ را از مردم وصول کند. اطرافیان او هم مردم را می چابیدند و هر چه به پایان مدت حکومت نزدیک می شدند، ظلم به مردم افزایش می یافت. در همین راستا نامه تاریخی انیس الدوله (ملکه ایران) به ناصرالدین شاه در اعتراض به این امر خواندنی است:

قربان خاک پای مبارک گردهم، جواب عریضه نواب رکن الدوله را مرحمت نفرموده اید؛ آدمش طلب می کند. دستخط و عریضه مزین التفات فرمایید. باری، شنیدم که حکومت شیراز را باز تغییر داده اید. والله خیلی تعجب است. بیچاره رکن الدوله هفت ماه است نرفته، با آن همه خسارت. اگر برای پیشکشی است از خود شاهزاده بگیرید. اینطورها پدر رعیت بیچاره در می آید. رعیت اینطور تمام می شود. حاکم از خودش نمی دهد. دور از مروت است؛ از همه جهت بیچاره ها تمام شده اند. عریضه را به دست کسی ندهید. محرمانه ملاحظه فرموده پس بدهید خواهجہ بیاورد.^{۷۱}

این مسئله برای سفرای خارجه بسیار تعجب برانگیز می نمود؛ زیرا آنها می دیدند که عمال حکومت به حقوق و مزایایی که مرکز آنها تعیین کرده اصلاً توجه ندارند (یا نمی گیرند یا در برابر درآمدی که

۷۰. ناظم الاسلام کرمانی، ج ۱ - ۳، ص ۳۸۵.

۷۱. مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)، *خاطرات و خطرات، گوشه ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از دوره زندگی من*. تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۵. ص ۶۵؛ مونس الدوله، همان، صص ۱۶۷ - ۱۶۸.

از طرق غیر معهود دارند بی مقدار است.) دکتر ویلز با مشاهده این وضعیت تعجب کرده و اظهار می کند که: «اما در هیچ کشوری که من [تا کنون] دیده ام و یا راجع به آن مطالبی شنیده ام، سیاست مداخل تا این درجه آشکار و بی پروا نیست و تا این اندازه هم رواج ندارد.»^{۷۲} دکتر ویلز همچنین در همین باره می نویسد:

همه مردم ایران، از شاه گرفته تا بقیه کارمندان و کارکنان، آنقدر که پایینند «مداخل» هستند اهمیت چندانی به حقوق ماهیانه خود و حق قانونیشان نمی دهند و مدام دم از مداخل می زنند. حکام ایالات هم حکم حکومتی خویش را با پرداخت مبلغی کلان به عنوان «پیشکشی» چاکرانه به دربار دریافت می کنند. که این یک نوع مداخل معمولی مربوط به شاه است. از طرفی، او جمیع مالیات سالیانه مملکت را که بالغ بر حدود یک صد هزار تومان می گردد به منظور خرج کردن در موارد مختلف به نصف میزان آن به یکی از رجال ثروتمند دست اندکار دربار و همه کاره های خودش پیش فروش می کند. این هم یکی دیگر از مداخل سلطانه است. پیش خرید کننده مالیات از شاه هم با کمک گرفتن از عوامل قدرت و با همکاری زیر دستان خودش ضمن تحمیل فشار شدید به گرده ملت فقیر، مالیات حدود یک صد هزار تومان اصلی را که تا دو برابر این میزان، یعنی تا حدود دویست هزار تومان شاید هم بیشتر، از رعایای بیچاره به زور وصول می کند که در این میان یک صد تا یک صد و پنجاه هزار تومان سود برده است. و در پیش خود این رایج حق قانونی و نوعی مداخل به حساب می آورد.^{۷۳}

اعتمادالسلطنه نیز در خاطرات خود به مواردی مانند اینکه عبدالعلی میرزای احتشام الدوله پانزده هزار تومان داده است حکومت خمره را گرفته، عبدالله میرزای احتشام الدوله ده هزار تومان داد حاکم استرآباد شد، صاحب دیوان هشتاد هزار تومان داد حاکم کرمان شد و رکن الدوله صد هزار تومان داد حاکم فارس شد، مکرر ذکر می کند؛ حتی از خاطرات او بر می آید که حاکم که قرار است حکومت یک ایالت را خریداری نماید، علاوه بر دادن پیشکشی به شاه، باید به اطرافیان او حتی به خواجه های حرم شاه نیز مقداری پول بدهد. اعتمادالسلطنه در یک مورد می نویسد:

مثلاً حسام الملک همدانی ۸۰ هزار تومان به شاه می دهد و ۲۰ هزار تومان به صدر اعظم که حکومت کرمان را به او بدهند. شاه سه روز قبل تفصیل را به صدر اعظم گفته بود؛ اما سپرده بود

۷۲. همان، ص ۵۷۵.

۷۳. چارلز جیمز ویلز، ایران در یک قرن پیش: سفرنامه دکتر ویلز، ترجمه غلامحسین قراگوزلو، تهران، اقبال، ۱۳۶۸، ص ۱۰۶.

که این مسئله محرمانه باشد تا نصرت الدوله حاکم حالیه کرمان از بلوچستان مراجعت کند. با وجود این سفارش، دستخطی به توسط انیس الدوله به کاظم خان پسر سرایدار باشی مرحوم داده بود که خلعت حاکم تازه کرمان را او حامل باشد. آغا محراب خواجه انیس الدوله این دستخط را در حضور جمعی آورد و به صدراعظم نمود. صدر اعظم اول سکوت کرد. گفت به خانم عرض کن چشم. خواجه اصرار کرد که پس به خط خودتان در حاشیه چیزی بنویسید. صدر اعظم برآشفته و آنچه در زبان فارسی عبارت مستهجن و فحش است به شاه و انیس الدوله و خودش و حضار گفت. بند ثبته مهرش را پاره کرد؛ مهرش را خواست بشکنند، حضار مانع شدند.^{۷۴}

اعتمادالسلطنه در ادامه مطلب، ضمن بیان چگونگی دلجویی شاه از صدر اعظم، حسام الملک، یکی دیگر از حکام را چنین معرفی می کند:

خداوند رفع شر این حرامزاده و این دو پسر...^{۷۵} السلطنه غیر مرحوم را و این پیر اکبیر بیدین کاکاشیرازی بی قابلیت، صاحب دیوان، را از سر رعیت فقیر بیچاره ایران دور کند. تا اینها هستند دولت را به مبلغ گزافی تطمیع می کنند، به حکومت می روند و رعیت را می چابند.^{۷۶} بدتر از همه این است که افرادی که این حکومت را خریده اند، آن را به مبلغی بیشتر به دیگران (عموماً به لحاظ سلسله مراتب حکومتی پایین تر از خودشان) واگذار می کنند:

والی که وجه کلانی برای احراز مقام خود پرداخته است و از حیث علاقه و یا جبران ضرر خویش به هیچ وجه بی مایه نیست، مالیات یا گمرک را در مقابل مبلغی شاید دو برابر آنچه خود تقدیم کرده بود به نفر سوم واگذار می کند که مبلغ تفاوت، مداخل شخصی اوست. و به همین نحو حاکم نیز از ضابط و او هم از تحصیلدار حقی دریافت می دارد... و سیستم مداخل سیر خود را تا نهایت ادامه می دهد به حدی که کسی باقی نمی ماند تا دیناری از او نصیب بشود.^{۷۷}

جرج کرزن، برای نمونه، از قول یک نفر اطریشی که گویا در سال ۱۸۸۱ م مأمور مالیات ساوه بوده، نقل کرده که «او تعریف می کند که سلف او برای اشغال همین مقام ۲۵۰۰۰ فرانک تقدیم نموده

۷۴. اعتمادالسلطنه، *روزنامه خاطرات*، یادداشت روز ۱۶ شعبان ۱۳۱۱ هـ. ق، ص ۹۳۵.

۷۵. در متن اصلی به همین صورت آمده است.

۷۶. محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، ص ۹۳۵.

۷۷. جرج. ن. کرزن. *ایران و قضیه ایران*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹. ج ۱، ص ۵۷۶.

بود و خود یک سال که متصدی آن کار بود ۸۰۰۰۰ فرانک وصول کرد.^{۷۸} بدین ترتیب، و این سلسله همچنان ادامه می‌یابد تا به چند برابر قیمت اصلی به نفر آخر واگذار می‌شود و نفر آخر باید علاوه بر تأمین مالیات مرکز حداقل به اندازه دو برابر مبلغی پرداخته برای خود پس انداز کند. حتی گاهی حکام برای آنکه درآمد بیشتری کسب کنند به دزدی و راهزنی می‌پرداختند. این نمونه، خفیه نویس در یکی از گزارشهای خود دربارهٔ وضعیت فارس و رفتار حکومت آن می‌نویسد:

متصل شبها دزدی می‌شود. هر چه به حکومت عارض می‌شوند یا پسر یا زن یا بستگان صاحب مال را گرفته حبس می‌نمایند تا آنکه خود صاحب مال برود نوشتهٔ رسید اموال مسروقهٔ خود را بدهد و چند تومانی هم خدمتانه و قلق، به علاوهٔ مال رفته، به حاجی آقا جان فراشبازی بیگلر بیگی داده، بستگان خود را مرخص بنماید. از قراری که می‌گویند تمام اغتشاش شهر از حاجی آقا جان فراشبازی بیگلر بیگی است. دیگر آنکه هر چه دزدی می‌شود کسی از ترس اینکه بستگان خودش را بگیرند حبس نمایند، عارض نمی‌شود.^{۷۹}

۳. رواج چاپلوسی در دربار:

وقتی زمینه برای انتقاد آماده باشد و فضایی برای ابراز آن وجود داشته باشد، جور و ستم حکام نمی‌تواند چندان دوام داشته باشد؛ اما اگر وضعیت اجتماعی طوری باشد که افراد جرئت ابراز عقیده نداشته باشند و، بر عکس، محیط تنها برای چاپلوسی و بله قربان گویی آماده باشد در اینجا حکام به خود حق خواهند داد که هر نوع احجافی در حق سائرین روا دارند؛ زیرا انسان وقتی به سوی حیوانیت و سبعت حرکت کند به حدّ معینی بسنده نخواهد کرد و در این مسیر تا آنجا پیش خواهد رفت که تنها برای تفریح خودش ممکن است افراد را قطعه قطعه کند. و از این کار خود حتی دچار عذاب وجدان نیز نشود.

در چنین محیطی افراد تنها راه بقای خود و منصب خود را در جلب قلب سلطان می‌بینند و یکی از بهترین وسیله‌ها برای تحقق این هدف، تملق است. مقامهای دولتی بدین وسیله هم از خطر پیامدهای عرض اندام و اظهار نظر در برابر نظر سلطان مستبد می‌رهند و هم به جلب رضایت او نسبت به خود دست می‌یابند.

در چنین فضایی رئیس یا شاه از نعمت فکر دیگران محروم خواهد بود، به عبارت دیگر، جز تنهایی و برهوت استبداد چیزی نصیب او نخواهد شد. و حتی وقتی دست نیاز به طرف اطرافیان دراز می‌کند

۷۸. همان جا.

۷۹. وقایع اتفاقیه: مجموعه گزارشهای خفیه نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران، ص ۲۵۸.

آنها از بیم آنکه مبدا حرفی بزنند که خاطر ملوکانه را مکدر کند، از اظهار نظر طفره خواهند رفت. وقتی ناصر الدین شاه از اطرافیان و وزراء مشورت می خواست آنها با این جمله، که «بهترین رأی را اعلیحضرت دارند» از اظهار نظر طفره می رفتند. به عنوان نمونه، در خاطرات میرزا علی خان امین الدوله مطلبی است که نقل آن در اینجا بسیار روشنگر است:

روزی شاه وزرا را به حضور خود خواست و به میرزا علی خان امین الدوله خطاب کرده می خواستم با وزرا مفصل گفت و گو کنم. چون فرمایش و مقصود خودم را در دستخطی به عنوان تو نوشته ام بهتر است که در همین باغ و عمارت گوشه خلوتی انتخاب کرده دستخط مرا نزد وزرا بخوانی و جواب ایشان را به عرض برسانی. دستخطی مشروح و مفصل بود؛ خلاصه اینکه از اول دولت در زمان سلطنت خودمان صدراعظم مقتدر مستقل برقرار کردیم. همه در پرده و آشکار می گفتند وجود اینطور وزرا و صدور مانع آسایش عمومی و ترقی امور دولت است. کارها را میان وزرا قسمت کردیم و خودمان زحمت کلیات را به عهده گرفتیم. شکایت کردند که به این ترتیب حفظ مصالح مملکت و رعیت نمی توان کرد. پس از آن، چه کردیم و چه کردیم... حالت حاضره دربار و دولت و ترتیب امور باز مورد اعتراض است که نظمی و نسقی، خیریت و صلاحی، تربیت و رونقی باز نیست. پس رأی خود را ساقط نموده و از وزرا می پرسم که به اقتضاء دولتخواهی خود صریح بگویند تکلیف ما چیست و به کار چه صورت و سیرت بدهیم که مردم راضی باشند و کار دولت فی الحقیقه منظم باشد.^{۸۰}

اما وزرای حاضر در آن جلسه، به جای آن که بخواهند جواب اعلیحضرت را بدهند، بر آشفتنده که: «باز کی و از کجا خیال شاه را پریشان کرده اعلیحضرت را به مقام این سؤال آورده است؟» و هر کد ام می کوشید تا «عرض جواب را به گردن دیگری» بیندازد. سرانجام، پس از مدتی تأمل و چاره اندیشی، مدیران اجرایی کشور به این نتیجه رسیدند که بهترین جواب آن است که در نامه ای به امضای مستوفی الممالک به عرض برسد:

شاه را از تمام کائنات اعقل و ابصر، و به رموز دقایق امور اعلم می دانم. همیشه تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل امور و مأمورین به صرافت رأی همایون بوده است و باز هم به مقتضیات اراده علیته موقوف است. حالت حاضره را خوب می بینید، ابقاء فرمایید؛ بد می دانید تغییر بدهید.^{۸۱}

۸۰. میرزا علی خان امین الدوله. خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله، صص ۹۵ - ۹۴.

۸۱. همان، صص ۹۶ - ۹۵.

جالب اینجاست که این چاپلوسی و تملق تنها در ظاهر است و هیچ کدام از وزرا ارادت باطنی به شاه ندارد و شاه نیز این را می داند؛ اما بر این حفظ احترام خود به همین ظواهر بسنده می کند. دکتر پولاک در این باره می نویسد:

ناصرالدین شاه، علی رغم خدمه بیشماری که دارد، از همه فرمانروایان دیگر کمتر حکمش جاری است. از قوانین او کسی تبعیت نمی کند. مقررات و دستورهایش هر چند که در روزنامه رسمی اعلان می شود، به موقع اجرا در نمی آید. به هر حال، در جواب هر فرمانش به صورت خاضعانه می گویند: بلی قربانت شوم؛ ولی بلافاصله با بهانه هایی کلاه شرعی برای عدم اجرای آن درست می کنند یا کلاً آن را نادیده می گیرند. او هم خود به خوبی از این ماجرا آگاه است و برای آنکه ناچار نشود علی الدوام نافرمانی آنها را کیفر دهد، تقریباً هیچ گاه از اجرای فرمانهای صادر شده جويا نمی شود.^{۸۲}

۴. زنبارگی قاجارها

یکی دیگر از اسباب دلسردی مردم از حکومت قاجاریه و در نتیجه ایجاد فضای مناسب برای حکومت جدید رواج زنبارگی در بین شاهان قاجار بود. میرزا احمدخان عضدالدوله، فرزند فتحعلی شاه قاجار، بخش عمده کتاب «تاریخ عضدی» را به «حکایات زوجات خاقان مغفور» اختصاص داد. او در این کتاب می نویسد: «زنهای دائمه و منقطعه آن حضرت که سر به بستر خاقانی گذارده بودند، از نجبا و غیره، گویا از پانصد زیاده باشد».^{۸۳}

مصحح همین کتاب در بخش پایانی آن نام بیش از ۱۶۰ تن از زنان فتحعلی شاه را آورده است^{۸۴} نیز در این باره نوشته است:

زوجات شاهنشاه ایران عجب نباشد اگر کسی شمار کند با هزار تن راست آید؛ لکن در این کتاب مبارک آنان را که در حشمت حسب و نسب سجل و سند داشته اند یا در سرای سلطنت صاحب ولد بوده اند و اگر نه شناخته و نامبردار گشته اند به نام نگاشته آید.^{۸۵}

در باره ناصرالدین شاه نیز گفته شد «روزی که کشته شد هشتاد و پنج زن داشت».^{۸۶}

۸۲. یاکوب ادوارد پولاک، صص ۲۹۴-۲۹۳.

۸۳. احمد میرزا عضدالدوله، تاریخ عضدی. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران، نشر علم، ۱۳۷۶. ص ۱۹۴.

۸۴. همان، صص ۳۵۱-۳۳۶.

۸۵. دوستعلی خان معیر الممالک. یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه. تهران، علمی، بی تا، ص ۹.

۸۶. محمدخان اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۴۹۰.

از نظر جامعه‌شناسی سیاسی این پدیده از یک سو باعث رخوت شاه و غفلت او از اداره امور مهم کشور می‌شد، و از سوی دیگر، باعث سوء استفاده مقامهای دولتی برای جلب رضایت شاه از این طریق و در برابر آن، کسب اطمینان خاطر آنان در گسترش فساد و تعمیق ظلم و گریز از انجام وظایف و مسئولیت‌هایشان می‌گردید.

اعتمادالسلطنه، که خود از وزرای دربار ناصری بود، به این واقعیت بدین گونه اذعان می‌کند: «در این مدت نوکری فهمیدم هیچ چیز به وجود مبارک مؤثر تر از این نیست که به آنچه مایه عیش شخصی ایشان است خللی برساند. خوب هم می‌کند؛ دنیا دو روز است».^{۸۷}

تاج السلطنه، دختر ناصردین شاه، نیز تأثیر سوء این روحیه در پدرش را این گونه بیان می‌کند:
اگر این پدر تاجدار من خود را وقف عالم انسانیت و ترقی ملت خود و معارف و صنایع می‌نمود، چقدر بهتر بود... و اگر آنقدر زنها را دوست نمی‌داشت و آلوده به لذایذ دنیوی نشده، تمام ساعات عمر مشغول سیاست مملکت و ترویج زراعت و فلاح می‌شد، چقدر امروز به حال ما مفید بود؟»

د) ایجاد طبقه ای در میان نخبگان سیاسی که خواهان تغییر اوضاع به نفع قدرتهای برتر بودند

استعمار به لحاظ سیاسی، با خریدن و وابسته کردن بعضی از رجال بلند پایه سیاسی به خود، طبقه ای از نخبگان سیاسی را ایجاد کرد که بیشتر حافظ منافع بیگانه بودند تا منافع کشور متبوع. به عبارت دیگر، بسیاری از رجال سیاسی ایران در دوره ناصری به دربار روس یا انگلیس وابستگی داشتند و این وابستگی از دو طریق در فراهم کردن بستر مناسب برای جنبش مشروطه مؤثر بود:
الف — این رجال، تحت تعلیمات کشورهای غربی خصوصاً انگلستان، برای بسط فرهنگ و ارزشهای سکولار، می‌کوشیدند تا با پیاده کردن مشروطه غربی احکام اسلامی را ملغی نمایند و از این طریق جامعه و مردم را به کلی از تعالیم اجتماعی اسلام دور نمایند؛ و، بالطبع، وقتی مردم از علما جدا شدند دیگر امثال واقعه ضد استعماری رژی نمی‌توانست تکرار شود.

همان طور که تیلی نیز تقریباً به این موضوع اشاره کرده، این گروه از نخبگان تلاش می‌کردند تا تمام قدرت را در قبضه خود بگیرند و در این مسیر می‌کوشیدند تا عده ای از مردم و علما را با حيله‌هایی با خود همراه کنند و برای نیل به اهداف خود دشمنان خود را جیره خواهر بیگانگان

۸۷. تاج السلطنه. *خاطرات تاج السلطنه*. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. صص ۱۷ — ۱۶. سایر حکام قاجار نیز به تبعیت از سران هر کدام برای خودشان حرمسرای ترتیب داده بودند و این امر به حدی روح داشت که حتی ناموس مردم نیز امنیت نداشت؛ به این معنا، اگر حاکم یک منطقه ای از دختر کسی و حتی در بعض نقاط از زن کسی خوشش می‌آمد می‌بایست آن زن یا دختر به نزدش آورده می‌شد. و این امر در بسیاری از نقاط موجب نارضایتی مردم و حتی طغیان آنها شده بود.

معرفی می کردند. به عنوان نمونه، می توان از حجم بیش از اندازه مقالات تندى نام برد که در آن مقالات شیخ فضل الله نوری را همدست با روس و حقوق بگیر روسها معرفی کردند؛ اما وقتى شیخ شهید حاضر نشد، به رغم اصرار بعضیها، برای حفظ جاننش حتّى پرچم روس را بالای خانه خود برافرازد یا به سفارت روس برود، آن نقشه برملا شد.

ب — مردم ایران با مشاهده رجال وابسته سیاسى که به جای آنکه حافظ منافع ملی باشند در پی ارضای نیازهای کشورهای روس و انگلیس می باشند، از حکام موجود دلسرد می شدند و، در نتیجه، با بلند شدن آوازه های جدید، مردم به خیال آنکه وضع جدید دست اجانب را کوتاه خواهد ساخت، به آنها روی می آوردند؛ زیرا روشن است که حفظ حدود و ثغور کشور از اهداف اولیه حکومت در هر کشوری می باشد و، علاوه بر این آنچه باعث می شد که امثال حکومت غاصب قاجار را از مشروعیت نسبی برخوردار کند، مقابله با بیگانگان و حفظ فرهنگ و ارزشهای اسلامی بود. حال اگر در این میان حکومت و کارگزاران آن بر عکس عمل کنند، چه خواهد شد؟ پیدا بود که با مشاهده چنین وضعیتی مشروعیت زیر سؤال می رفت و دیگر مردم از آن دفاع نمی کردند.

در ایران دوره ناصری این اتفاق افتاد و از شخص شاه تا حکام محلی به نحوی ارادتمند دولتهای خارجی بودند و حاضر بودند برای جلب رضایت آنها به مأمور خود جفا نمایند؛ به عنوان نمونه، یک مورد ذکر می شود:

در زمان ناصرالدین شاه یکی از سفارتخانه های خارجی مقیم تهران یکی از کارمندان اروپایی خود را برای انجام مأموریتی از تهران روانه کرمان کرد. این کارمند سفارت، در راه به هر چاپارخانه ای که می رسید، اسب خود را رها می کرد و پس از استراحت کوتاهی یک اسب تازه نفس می گرفت و به سفر ادامه می داد. در راه، اکثر چاپارخانه ها در کمتر از ثانیه ای اسب تازه نفسی در اختیارش می گذاشتند. اما در یکی از چاپارخانه ها، متصدی از دادن اسب خودداری کرد و گفت اسبهای من خسته اند. کارمند اروپایی سفارت ناگهان چاقوی خود را از جیب در آورد و با یک دست فوراً گوش متصدی چاپارخانه را گرفت و با دست دیگرش چاقو را به گوش او کشید و آن را برید. متصدی چاپارخانه به تهران آمد و یکسره نزد ناصرالدین شاه رفت و عریضه ای نوشت و از آن کارمند اروپایی شکایت کرد. مرد گستاخ اروپایی احضار شد و البته به شاه گفت که مأموریت مهمی داشته و متصدی اسب نداده و او مجبور شده گوش او را ببرد. شاه وقتى این حرف ها را شنید تازه به متصدی چاپارخانه گیر داد که تو چرا به کارمند سفارت اسب نداده ای؟ و به عنوان مجازات دستور داد تا گوش دیگر او را نیز ببرند!^{۸۸}

۸۸. کامران نجف زاده. «سالگرد یک هدیه»، روزنامه کیهان، ۱۳۸۱/۶/۲۰، ص ۱۴.

برای بررسی بهتر این مسئله لازم است عناوین زیر مورد دقت قرار گیرد:

۱. مهره چینی استعمار در میان رجال سیاسی

دولت‌های خارجی برای تحقق بخشیدن به سلطه و تأمین منافع خود در کشوری مانند ایران به نفوذ در ارکان و مجاری تصمیم‌گیری آن کشور نیاز داشتند. از طرفی، با گنجاندن ماده ۷ عهدنامه ترکمانچای، مبنی بر تضمین سلطنت عباس میرزا از سوی روسها، بهانه خوبی برای روسها فراهم شد تا مهره‌های دلخواه خود را در ارکان حکومت قاجاری بگنجانند. به عنوان مثال، وقتی ناصرالدین شاه تصمیم گرفت میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان را از صدارت برکنار سازد، با مقاومت سرسختانه سفارت روس مواجه شد.

هنگامی که این خبر به امین‌السلطان رسید، علی‌الغور میرزا نصرالله خان مشرالملک که آلت جارحه وزیر اعظم در مهام خارجه بود به سفارت روس رفت و به مسیو اشپایر، شارژدافر دولت روس، خبر داد که شاه را مدعیان بر آن داشته اند مثل امین‌السلطان خادم پلیتیک و مایه نفوذ روس را از میان بردارند و ظل‌السلطان با هواخواهی انگلیس در دربار ایران، رئیس مطلق و مختار مبدوط الید شود.^{۸۹}

۲. حمایت استعمار از مهره‌های خود

یکی از نقاط ضعف دولت‌های استبدادی عدم تأمین جانی شهروندان حتی رجال سیاسی کشور می‌باشد که آن امر اختصاص به قاجاریه و حتی ایران نداشته است؛ شاهان به محض سوء ظن به فردی ولو پسر یا برادرشان، بود، او را می‌کشتند یا کور می‌کردند تا نتوانند مدعی تاج و تخت آنها باشند. از طرف دیگر، بعد از قرار داد ترکمانچای و گنجانده شدن اصل مصونیت قضایی اتباع روس در کشور و، به دنبال آن، دادن این امتیاز به سایر دول اروپایی، در کشور ایران از مصونیتی برخوردار شدند که حتی اتباع ایران از داشتن چنین مصونیتی محروم بودند.

سر دنیس رایت، دیپلمات انگلیسی، در این باره می‌نویسد:

ناصرالدین شاه زیر فشار شدید انگلیسیها در ماه آوریل ۱۸۴۰ / صفر ۱۲۵۶ فرمانی صادر کرد ... و موقعیت ویژه نوکران و توابع سفارت انگلیس را، اعم از اینکه ایرانی یا از اتباع کشورهای دیگر باشند، به رسمیت شناخت. در فرمان همچنین گفته شده بود که هرگاه این افراد مرتکب جنایت شوند بدون اجازه یا اطلاع وزیر مختار انگلستان سیاست نخواهند شد.^{۹۰}

۸۹. میرزا علی‌خان امین‌الدوله ۱۳۵۵، صص ۶-۱۷۵.

۹۰. دنیس رایت، *ایرانیان در میان انگلیسیها*. ترجمه کریم امامی. تهران، نشر نو، ۱۳۶۷. صص ۳۵۵.

دولتهای اروپایی از این امر نهایت استفاده را می‌بردند. آنها با تحت حمایت قرار دادن بعضی از رجال ایران، آنها را وامدار خود می‌کردند و، بدین ترتیب، به نیات خود از طریق آنها جامه عمل می‌پوشاندند. دنیس رایت درباره علاقه رجال به سفارتخانه‌های خارجی می‌نویسد:

مردم می‌دیدند که ارتباط با خارجیها فرصتهای کسب و کار بهتری فراهم می‌آورد و در فیصله دعای کارگشا تر است و به طور خلاصه مزایایی را که از داشتن نفوذ ناشی می‌شود در بردارد... یک ایرانی تحت الحمايه انگلیس یا روسیه، که تحت الحمايگی او را مقامات ایرانی به رسمیت می‌شناختند، حق داشت فکر کند، در مقایسه با هموطنان دیگر خود که از پشتیبانی خارجی برخوردار نبودند، جان و مالش امن تر و نفوذش بیشتر خواهد بود.^{۹۱}

وقتی به آمار تعداد خانواده‌های ایرانی، که برای آنها کار می‌کردند، رجوع کنیم متوجه خواهیم شد که عمق فاجعه تا کجا بوده است:

می‌توان تصویری را از تعداد ایرانیانی را که از حمایت دولت انگلیسی برخوردار بودند از گزارشی که در سال ۱۸۶۰ م / ۱۲۷۶ ق وزیر مختار انگلیس در تهران، سر هنری رالینسن، به وزارت امور خارجه فرستاد به دست آورد. در زیر عنوان «صاحبمنصبان تابع» که در استخدام دولت بریتانیا بودند، رالینسن پنجاه خانواده (نه پنجاه نفر) را برمی‌شمارد که، جز تنی چند بقیه ایرانی هستند. این اشخاص عبارت بودند از «وکلاهی بومی» (که وظایفشان تا حدی شبیه به کنسولها بود. منشیها، غلامها، مهترها، سقاها، و غیره) سپس نوبت به ۱۵۶ خانواده از خدمتکارانی می‌رسید که برای دیپلماتها و کنسولهای بریتانیایی در ایران کار می‌کردند و باز تقریباً همگی ایرانی بودند؛ و، سر، هفده خانواده اکثراً «ایرانی» که به خاطر شرایط استثنایی تحت حمایت دولت بریتانیا قرار گرفته بودند.^{۹۲}

ادامه مطالب دنیس رایت روشن می‌سازد که منظور از «شرایط استثنایی»، تأمین جانی و مالی و حمایت سیاسی از برخی از شخصیتها و خانواده‌های متنفذ حاکمیت ایران و بهره برداری از موقعیت آنها بوده است. خانواده‌های فرهاد میرزا معتمدالدوله، فرزند فتحعلی شاه، و مسعود میرزا ظل السلطان، فرزند ناصرالدین شاه، از جمله این خانواده‌ها بوده‌اند.^{۹۳}

۹۱. دنیس رایت، صص ۳۵۴ - ۳۵۳.

۹۲. همان، ص ۳۵۵.

۹۳. همان، صص ۳۵۶ - ۳۶۰.

او درباره روابطشان با فرهاد میرزا و نتایج آن می‌نویسد:

اگر در مسئله جانشینی پادشاه کار به اختلاف و دعوا می‌کشید، وجود چند دوست در دربار می‌توانست مفید باشد. به این ترتیب بود که شاهزاده فرهاد میرزا عموی ناصرالدین شاه، که در سال ۱۸۵۲ م / ۱۲۶۸ ق و بار دیگر در ۱۸۵۵ م / ۱۲۷۱ ق در سفارت انگلیس تحصن اختیار کرد، مورد حمایت دولت بریتانیا قرار گرفت. او پیش از آن حاکم فارس بود و در ایام حکومت خود به داشتن روابط نزدیک و صمیمانه با انگلیسیها معروف شده و از همین رو مورد بیمه‌ری دولت خودش قرار گرفته بود. هر از چندی سفارت به نیابت از وی دست به اقداماتی می‌زد و کدورت خاطر مقامات ایرانی را که حاضر به قبول ادعای انگلیسیها در مورد تحت‌الحمایه بودن فرهاد میرزا می‌آورد. سرانجام، فرهاد میرزا بار دیگر مورد مرحمت قرار گرفت و به هنگام اولین سفر ناصرالدین شاه به فرنگ [۱۲۹۵ هـ. ق.] سرپرستی امور کشور به وی محول شد.^{۹۴}

هم او درباره ظل السلطان نیز می‌نویسد:

شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان پسر بزرگ ناصرالدین شاه، حاکم مقتدر اصفهان، خوب انگلیس به شمار می‌آمد و انگلیسیها روی کمک او در گشایش رود کارون به روی کشتیرانی خودشان و بعضی امور دیگر حساب می‌کردند. در سال ۱۸۷۷ م / ۱۳۰۴ ق به خاطر اوضای حضرت والا او را شوالیه «صلیب بزرگ نشان بسیار والای ستاره هند» ساختند. این کار اشتباه بود چون باعث برافروختن آتش حسد دربار گردید و موجبات واژگون شدنش را فراهم آورد. سال بعد که ناصرالدین شاه ظل السلطان را از همه حکومت‌های متعددش در ولایات عزل، خواستار تضمین‌هایی شد و نیکولسن او را از حمایت بریتانیا خاطر جمع ساخت. هشت سال بعد، که ناصرالدین شاه کشته شد، ظل السلطان بر جان خود بیمناک گردید و بار دیگر خواهان دریافت اطمینان خاطر از جانب انگلیسیها شد و پریس، کنسول انگلیس در اصفهان، از جانب سر مورتیمر دیورند، وزیر مختار، شفاهاً به او اطمینان نهایی داد. ظل السلطان خاطر جمع نشد و خواستار دریافت تضمین نامه ای گردید و این درخواست را با اصرار هر چه بیشتر پیگیری می‌کرد. سرانجام در سال ۱۸۹۸

۹۴. همان، ص ۳۵۶.

م/ ۱۳۱۶ ق وزارت امور خارجه پس از گذراندن یک دوره شک و تردید قابل ملاحظه ای به دیورند اجازه داد کتباً تضمینی... به ظل السلطان بدهد.^{۹۵}

این در حالی است که حکومت بخش عظیمی از ایران در دست ظل السلطان بوده است و در این وضعیت معلوم است که چه به روز این مملکت آمده.

شبیه همین قضیه را در مورد عباس میرزا ملک آرا نیز نقل کرده اند؛ او وقتی که بر جان خود بیمناک گردید به خاطر حفظ جاننش و به تحریک «فرهاد میرزا» به سفارت انگلستان پناهنده شد.^{۹۶} البته افراد خیرخواهی هم در دربار بودند که از آن اوضاع رنج می بردند. یکی از آنها ملکه ایران (انیس الدوله) در زمان ناصرالدین شاه بود. او برای آنکه مسئله عدم تأمین جانی، رجال مملکتی را وادار به پناهنده شدن به سفارتخانه های بیگانه نکند، در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی مکانی را به نام «بست انیس الدوله» نامگذاری کرده بود. افرادی که به آنجا پناهنده می شدند، هر که بودند و هر گناهی که مرتکب شده بودند، در امان ملکه بودند. در یک مورد یکی از رجال دولتی مورد غضب شاه واقع می شود و او وقتی از ماجرا مطلع می شود، به بست انیس الدوله پناهنده می شود. وقتی مأموران ناصرالدین شاه برای دستگیری او می روند با مقاومت ملکه مواجه می شوند. و جریان به شاه گزارش می شود. شاه به ملکه تغییر می کند که چرا کسی را که مورد غضب من است، پناه داده است. ملکه در جواب می گوید:

... کسی که مورد غضب شاه باشد، من خودم از شاه به او دشمن ترم؛ ولی دیدم که اگر من او را پناه ندهم، به یکی از سفارتخانه های روس یا انگلیس پناه خواهد برد و آنجا تحصن خواهد جست و یقین داشتم که، در این صورت، خشم اعلیحضرت چندین برابر خواهد گشت و آن وقت کاری هم نمی شد کرد و این از همه بدتر بود.^{۹۷}

گاهی اوقات یکی از کشورهای یاد شده، با دادن نشان مخصوص، رسماً فردی از رجال را تحت حمایت خاص خود می گرفت، به عنوان نمونه، هنگامی که ناصرالدین شاه میرزا حسین خان سپهسالار صدر اعظم خود را عزل کرد، سفیر روس به ملاقا شاه رفت و به او گفت: « ما نمی دانیم میرزا حسین خان نوکر خوب شما بود یا نوکر بد، و آیا از او راضی هستید یا نه؛ و درباره او چه می

۹۵. همان، صص ۶۱ - ۳۶۰.

۹۶. عبدالحسین نوایی، ص ۴۴.

۹۷. ابوالقاسم فضلی و خسرو معتضد. از فروغ السلطنه تا انیس الدوله: زنان حرمسرای ناصرالدین شاه. بی جا، انتشارات گلریز، ۱۳۷۷. ص ۲۱۵.

خواهید بکنید؛ ولی من فقط به خاطر اعلیحضرت می آورم که میرزا حسین خان از دولت روس دارای نشان خیلی بزرگی است».^{۹۸}

پس از این ملاقات، ناصرالدین شاه از کشتن میرزا حسین خان در گذشت... و امر کرد که به قزوین برود و در آنجا باشد.^{۹۹}

۳. رجال سیاسی حفظ منافع بیگانگان را ترجیح می دادند

وقتی رجال سیاسی یک کشور تحت حمایت بیگانه قرار بگیرند، معلوم است که منافع بیگانگان را بر منافع کشور خود ترجیح می دهند. این کاری بود که کراراً در دربار ناصرالدین شاه اتفاق می افتاد؛ به طوری که ناصرالدین شاه نیز از موضوع اطلاع حاصل کرده بود. او در نامه ای به میرزا حسین خان سپهسالار، صدراعظم، در این باره می نویسد:

مکرر در فقره اصلاحات امور دولت گفت و گو شده است... اگر امور اصلاحات چاره پذیر است بگوئید و بکنید و بکنیم. چرا بی جهت معطل و حیران هستید؟ اگر چاره بردار نیست او را هم صریحاً بگوئید... باید قرار مجلس را جناب صدر اعظم این طور مقرر نماید: اولاً هر کس در گفت و گو آزاد باشد... هر کس رأی خود را الی آخر بگوید و جواب بشنود. بعد از آن آراء مجلس را بسنجد، در هر رأی که اکثریت غلبه دارد البته صحیح خواهد بود. دولت یا صحیح است یا مریض است. اگر صحیح است چه جای سخن؟ اگر مریض است، هیئت دولت را باید مثل یک نفر مریض در میانه گذاشت و اطبای حاذق که عبارت از وکلا و وزرای دولت هستند دور آن جمع کرده استعلاج نمود... ما نمی گوییم قشون و خزانه و سایر اعمال دولت ما باید امروز مثل دولت فرانسه شود و آلمان... اما هر کاری را به اندازه آنها نتوانیم بکنیم آیا یک ذره از آن را هم نتوانیم کرد؟ ... آیا نمی توان وضع نوکرها و صدارت و وزارتخانه ها را اقلأً به یک [اندازه] تحت قاعده آورد ه شبیه به دول متمدنه باشد؟ آیا نمی توان جمع و خرج دولت را صحیحاً مطابق کرد و مطمئن شد؟ آیا نمی توان مواجب و مرسوم طبقات قشون و مردم را به وقت و به موقع داد؟ آیا نمی توان معادن ایران را به راه انداخت؟ آیا نمی شود کارخانه جات ساخت و رواج صنعت و تجارت داد؟ البته می توانیم. پس باید کار کرد اما به اندازه خودمان... باید وزرای ما بنشینند ده بیست روز در این امور تدقیق کنند و بگویند که چه باید کرد یا بگویند هیچ نباید کرد. آنچه را

۹۸. ابراهیم تیموری. عصر بیخبری یا تاریخ امتیازات در ایران. تهران، اقبال، ۱۳۵۷. ص ۵۶.

۹۹. همان جا.

که می گویند باید کرد با یک طرح صحیح و به اتفاق آراء به عرض برسانند... در صورتی که همه بالاتفاق خیر و مصلحت امروز دولت ما را به عرض برسانند، چرا ما اجرا نمی داریم، البته خواهیم کرد... نوکر [وزیر] عاقل صادق، خیر وطن و نظم دولت را البته باید ترجیح به شخص خود بدهد. اگر ملاحظه نفع خود را ترجیح به نظم دولت نماید می توان گفت خائن است.^{۱۰۰}

او در جای دیگری در غیاب برخی از وزرا و رجالی که مطمئن بود مذاکرات جلسه را به سفارتهای خارجی گزارش می دهند، خطاب به ناصر الملک و امین الدوله و قوام الدوله و نایب السلطنه، ضمن شکایت از نفاق کارگزاران و قصور وزرا گفت:

آنچه کردیم نتیجه معکوس و روش احوال منحوس شد. و امروز که به دقت کار خود را می سنجیم فساد عمده و مانع اصلی در پیشرفت و اصلاح امور پسران هستند... اعتقاد این است که ولیعهد و ظل السلطان را به تهران بخواهیم [نایب السلطنه در تهران حضور داشت] و با حضور خودشاه هر سه برادر را مسلوب الاختیار و فکر بکر محکمی در اصلاح دوایر دولت بکنیم.^{۱۰۱}

این سخنان ناصرالدین شاه، از منظر جامعه شناسی، پر اهمیت اند؛ زیرا در بردارنده یک آسیب شناسی جدی از نابسامانی امور کشور است. ببینید به کجا رسیده بود که شخص اول مملکت جرئت نکند در حضور آنان مسائل محرمانه کشور را مطرح کند و هر گاه می خواست یک امر سیاسی و محرمانه را با آن تعداد از رجال دولت که به آنها اطمینان نسبی داشت مطرح کند هم ناگزیر بود به آنها متذکر بشود که از جاسوسی برای دولتهای بیگانه خودداری کنند. این در حالی بود که می دانست این توصیه های او بیفایده است.

ظاهراً مسئله جاسوسی برای کشورهای غربی، خصوصاً انگلستان، در میان افراد فرنگ رفته و مدعیان تجدد و قانونگرایی بسیار مشتری داشته است زیرا اینان بیش از هر کس دیگر خود را مدیون استعمار می دانستند. رساله مجدیه در وصف این افراد می نویسد:

شترمرغهای ایرانی، که از پترزبورگ و پاریس و سایر بلاد برگشته اند و دولت ایران مبلغها در راه تربیت ایشان متضرر شده، از علوم دیپلماتیک و سایر علوم می که به تحصیل و تعلم آن مأمور بوده اند، معلومات ایشان به دو چیز منحصر شده است: استخفاف ملت و تخطئه

۱۰۰. همان، صص ۵ - ۲.

۱۰۲. میرزا علی خان امین الدوله، صص ۱۳ - ۱۱۲.

دولت. در بدو ورود پای ایشان به روی پا بند نمی شود که از اروپا آمده اند! از موجبات اخذ و طمع و بخل و حسد به مرتبه ای تنزیه و تقدیس دارند... [و از وضع مملکت متأسف اند و متعجب که می پرس، اما] این تأسف و تعجب تا وقتی است که به خودشان از امور مملکتی کاری سپرده نشده. همین قدر که مصدر کار و شغلی شدند، به اطمینان کامل که قبیح اعمالشان تا چندی به برکت سیاحت قطعاً اروپا پوشیده است و به این زودیهها کسی در صدد کشف بی حقیقتی ایشان نیست، بالادست همه بی ترتیبیها بر می خیزند و در پامال کردن حقوق مردم و ترویج فنون بی دیانتی... و مزاح گویی به رؤسا و پیشکاران و تصویب عمل و تصدیق ایشان چندان مبالغه دارند که پادشاه از مأموریت ایشان پشیمان می شود و متحیر می ماند که با اینها به چه قانون سلوک نمایند.^{۱۰۲}

۵) نابسامانی بخش نظامی و قشون کشور

یکی دیگر از چیزهایی که زمینه مناسبی برای انقلاب مشروطه فراهم می کرد ضعف بنیه نظامی کشور بود که این ضعف از سه جنبه به کشور آسیب می زد:

۱. آشفتگی و بی نظمی نظامیان؛ در نتیجه نبود مستمری منظم یا نرسیدن مستمری آنها در موعد مقرر به دستشان؛ که در این صورت اکثر این نظامیان دست تعدی به اموال مردم دراز می کردند و معمولاً مناطقی که سربازان از آنها عبور می کردند به بیابانی تبدیل می شد؛ که شرح مبسوط آن از حوصله این رساله خارج است؛

۲. ضعف قشون در مقابل قوای خارجی که اولین نمونه آن در جنگهای ایران و روس ظاهر شد و بعدها نیز در موارد متعددی مردم ما شاهد شکستهای مکرر قشون دولتی بودند؛

۳. ضعف نیروی نظامی در انتظام بخش به امنیت داخلی که بسیاری از راهها ناامن بود و قشون دولتی گاهی نمی توانست یا نمی خواست که با راهزنان و قطاع الطریق دربیفتد. آبراهامیان در این باره می نویسد:

قاجارها به علل مالی نوانستند قشون دایمی کار آمدی سازمان دهند. قاجارها، که در آغاز قرن سیزدهم از پشتیبانی هم قبیله های قهارشان برخوردار بودند، در پایان قرن، جنگاوران صحرائشین خود را در میان جمعیت شهر نشین تهران — طی دوره خاص انحطاط قبیله ای که ابن خلدون به خوبی آن را نشان داده است — از دست دادند و در عوض، چندان چیزی به دست نداشتند؛ زیرا که نیروهای جنگاور، تحت فرمان خانهای

۱۰۲. علی امینی. بیست سال بعد از امیر کبیر. با تصحیح و مقدمه فضل الله گرگانی. تهران، اقبال، ۱۳۵۸. صص ۳۵ — ۳۳.

مستقل قبیله بودند هر گاه جنگاور تحت فرمان رئیس قبیله است و افراد آن از یک قبیله انتخاب می شوند. در نتیجه، فرمانده قلباً بیشتر به فکر منافع طایفه خود است تا منافع شاه یا قشون. نیروهای جنگاور همچنان از سرداران محلی فرمان می بردند. توپخانه لاف پنج هزار خدمه را می زد اما بیش از چهار عراده توپ نداشت. فوج قزاق تنها یگان موجود، که نشانی انضباط نظامی است، در ۱۲۵۸ تشکیل شده بود اما در ۱۲۸۵ کمتر از دویست نفر بود. علاوه بر آن، در عین اینکه حکومت نتوانسته بود قشونی فراهم آورد، قاچاق سلاحهای انگلیسی پس از دهه ۱۲۵۰ بر قدرت نسبی قبایل افزود. بنا به روایت سر پرسی سایکس، قبایل جنوبی سلاحهای مدرن داشتند، از نیروهای حکومتی مجهزتر بودند و در نتیجه خطر آن وجود داشت که منطقه را به اختیار خود گیرند. ناصرالدین شاه وقتی به صدر اعظمش شکوه می کند که: من نه قشونی دارم و نه مهماتی که قشونی درست را مجهز کنم، در موقعیت متزلزل خود اغراق نمی کند.^{۱۰۳}

نتیجه گیری

اولین شرط استمرار یک حکومت، مشروعیت مردمی است. و این مشروعیت در تعارضات آشکار علما با حکومت قاجار و ظلم بیش از حد حکومت قاجار نسبت به رعایای خود به کمترین حد خود رسید. از طرف دیگر، در طول حکومت قاجار، به عللی، بخشی از نخبگان سیاسی کشور به بیگانگان وابسته شدند، که تعداد اینها در زمان ناصرالدین شاه به اوج خود رسید به طوری که حتی شاه نیز می دانست که دربار او مملو از جاسوس است. این نخبگان سیاسی از دو جهت زمینه را برای نهضت مشروطه فراهم کردند. از طرفی مروج تفکرات روشنفکرانه متمایل به غرب بودند؛ و از سوی دیگر، از مشروعیت حکومت ملی می کاستند. ظلم خاندان قاجار، که حکومت را به شکل خانوادگی تصاحب کرده بودند و خود را مالک جان و مال و خلاصه همه چیز مردم می دانستند، بر شدت این نارضایتی می افزود. اوضاع نابسامان مملکت به لحاظ قشون و انضباط اداری مزید بر علت شده بود و این امور، بر روی هم ناکارآمدی حکومت قاجار را برای مردم و علما مسجل می کرد. سرانجام، علما برای نجات مردم از جور و ستم مضاعف قاجار در صدد تأسیس عدالتخانه ای برآمدند که در آن شخص اول مملکت با بقیه رعایا مساوی باشد و از طرفی آنها به دنبال راهی جهت هر چه بیشتر کارآمدتر کردن حکومت می گشتند و طرح تشکیل مجلسی مرکب از علما، رجال سیاسی، اعیان و اصناف از طرف

۱۰۳. ابراهامیان، صص ۴۱ - ۳۶.

روشنفکران فکر خوبی به نظر رسید و به دنبال آن علما و مردم به آنها برای تحقق یافتن این امر همکاری نمودند.

کتابنامه

- آبراهامیان، پرواند. *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولی لایی. تهران، نشر نی، ۱۳۷۷.
- ازغندی، علیرضا. *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*. چاپ دوم. تهران، نشر قومس، ۱۳۷۹.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*. مقدمه فهرستها ایرج افشار. تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۰.
- امین الدوله، میرزا علی خان. *خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله*. به کوشش حافظ فرمانفرمائی. تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۵.
- امینی، علی. *بیست سال بعد از امیر کبیر*. با تصحیح و مقدمه فضل الله گرگانی. تهران، اقبال، ۱۳۵۸.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. *آسیای هفت سنگ*. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۴.
- براون، ادوارد. *انقلاب ایران*. ترجمه احمد پژوه. تهران، معرفت، ۱۳۳۸.
- پارسانیا، حمید. *حدیث پیمانه پژوهشی در انقلاب اسلامی*. معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، قم، [بی تا].
- پولاک، یاکوب ادوارد. *ایران و ایرانیان*. سفرنامه پولاک. ترجمه کیکاووس جهانمداری. تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱.
- تاج السلطنه. *خاطرات تاج السلطنه*. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
- تفضلی، ابوالقاسم و معتضد، خسرو. *از فروغ السلطنه تا انیس الدوله: زنان حرمسرای ناصرالدین شاه*. [بی جا]، ۱۳۷۷، انتشارات گلرین.
- تیموری، ابراهیم. *عصر بیخبری یا تاریخ امتیازات در ایران*. چاپ چهارم. تهران، اقبال، ۱۳۶۳.
- جعفریان، رسول. *دین و سیاست در دوره صفوی*. [بی جا]، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۰.
- حائری، عبدالهادی. *نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*. تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۷.
- رایت، دنیس. *ایرانیان در میان انگلیسیها*. ترجمه کریم امامی. تهران، نشر نو، ۱۳۶۷.
- زاهد، سعید. *جنبشهای اجتماعی معاصر ایران*. تهران، سروش و کتاب طه، ۱۳۸۱.

- سپهر، محمد تقی. *ناسخ التواریخ؛ سلاطین قاجار*. به تصحیح محمد باقر بهبودی. تهران، اسلامیه، ۱۳۵۳.
- سیرجانی، سعیدی (به کوشش). *وقایع اتفاقیه (گزارشهای خفیه نویسان انگلیس)*. چاپ دوم. تهران، نوین، ۱۳۶۲.
- طباطبایی مجد، غلامرضا. *معاهدات و قراردادهای تاریخی دوره قاجاریه*. تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی، ۱۳۷۳.
- عضدالدوله، احمد میرزا. *تاریخ عضدی*. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران، نشر علم، ۱۳۷۶.
- عیسوی، چارلز فیلیپ. *تاریخ اقتصادی ایران: عصر قاجار ۱۳۳۲ - ۱۲۱۵ هجری قمری*. چاپ دوم. ترجمه دکتر یعقوب آژند، نشر گسترده، ۱۳۶۹.
- فوران، جان. *مقاومت شکننده*. ترجمه احمد تدین. تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.
- کرزن، جرج. *ن. ایران و قضیه ایران*. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- کرمانی، ناظم الاسلام. *تاریخ بیداری ایرانیان*. به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی. تهران، آگاه، ۱۳۶۲. جلد یکم.
- کسروی، احمد. *تاریخ مشروطه ایران*. تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۷.
- محمود، محمود. *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم*. تهران، اقبال، ۱۳۴۴. جلد یکم.
- محیط طباطبائی، سید محمد. *نقش سید جمال الدین اسد آبادی در بیداری مشرق زمین*. تهران، تبلیغات اسلامی، ۱۳۵۰.
- معیرالممالک، دوستعلی خان. *یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه*. تهران، علمی، [بی تا].
- ملکزاده، مهدی. *تاریخ مشروطیت ایران*. تهران، کتابفروشی ابن سینا، ۱۳۳۱. جلد یکم.
- منتظری، حسینعلی. *مبانی فقهی حکومت اسلامی*. ترجمه و تقریر محمود صلواتی. تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۷.
- نجف زاده، کامران، «سالگرد یک هدیه»، *روزنامه کیهان*، ۱۳۸۱/۶/۲۰.
- نجفی، موسی و موسی فقیه حقانی. *تاریخ تحولات سیاسی ایران*. چاپ دوم. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۸۱.

نوایی، عبدالحسین. *ایران و جهان*. تهران، هما، ۱۳۶۶. جلد دوم.
هدایت (مخبر السلطنه)، مهدی قلی. *خاطرات و خطرات، توشه ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از دوره زندگی من*. تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۵.
هدایت، رضاقلی خان. *تاریخ روضه الصفاى ناصری*. تهران، مکزی — خیام — پیروز، ۱۳۳۹. جلد نهم.
وبر، ماکس. *اقتصاد و جامعه*. ترجمه عباس منوچهری و دیگران. تهران، انتشارات مولی، ۱۳۷۴.
ویلز، چارلز جیمز. *ایران در یک قرن پیش: سفرنامه دکتر ویلز*. ترجمه غلامحسین قراگوزلو. تهران، اقبال، ۱۳۶۸.

1. Algar, Hamof the Ulama in the Qajar Perid. (1980imp.) Religion and State in Iran 1785-1906, The Role iod. Berkeley, University of California Press.
2. Tilly, charles, "Does Modernization Breed Revolution?" *Comparative Politice*, Vol 5, No 3, April 1973.